آب در هاون کوبیدن!!

نقد کوتاهی بر رسول جعفریان

به قلم:

عبدالله حیدری

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| عنوان کتاب: | آب در هاون کوبیدن!! | | | |
| به قلم: | عبدالله حیدری | | | |
| موضوع: | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها | | | |
| نوبت انتشار: | اول (دیجیتال) | | | |
| تاریخ انتشار: | دی (جَدی) 1396 ه‍ .ش - ربيع الثاني 1439 ه‍ .ق | | | |
| منبع: | کتابخانه قلم www.qalamlib.com | | | |
|  |  | | | |
| این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.  www.qalamlib.com | | | |  |
| ایمیل: | book@qalamlib.com | | | |
| سایت‌های مجموعۀ موحدین | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.qalamlib.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |
| محتوای این کتاب لزوما بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است. | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc451013140)

[مقدمه 1](#_Toc451013141)

[مطلب اول: تحقیق در انتخاب عقیده 2](#_Toc451013142)

[مطلب دوم: غلو و افراط 6](#_Toc451013143)

[مطلب سوم: دشواری دعوت توحید 9](#_Toc451013144)

[مطلب چهارم: اهمیت دعوت توحید 13](#_Toc451013145)

[مطلب پنجم: توحید مقصود آفرینش 16](#_Toc451013146)

[مطلب ششم: اهمیت توحید 18](#_Toc451013147)

[مطلب هفتم: خطر شرک 21](#_Toc451013148)

[نتیجه شرک چیست؟ 23](#_Toc451013149)

[مطلب هشتم: علماء و اصلاحات دینی 28](#_Toc451013150)

[معرفی نویسندۀ کتاب 31](#_Toc451013151)

[توضیحات ما: نقدی بر نوشته آقای جعفریان 37](#_Toc451013152)

مقدمه

خوانندۀ عزیز وگرامی! سلام و رحمت و برکت خدا بر شما باد، به امید آنکه خداوند منان من وشما و سایر بندگانش را جزو کسانی بگرداند که همۀ سخنان را می‌شنوند و آنگاه از بهترین آن پیروی می‌کنند. چند مطلب را خدمت شما عرض می‌کنم.

این کتاب کوچک در واقع مقدمه‌ای است بر کتاب توحید عبادت از علامه بزرگ آیت الله شریعت سنگلجی رحمت الله علیه. بنا بود آن کتاب ارزشمند از آن علامه بزرگ را تحقیق کنیم اما گرفتی‌های شغلی تا کنون مانع از اتمام آن گردیده امیدواریم با دعای شما بزرگواران خداوند آن را آسان نماید.

تا آن لحظه دوستان اظهار لطف کردند که حد اقل این مقدمه در اختیار شما سروران قرار گیرد به دیده منت اجابت کردیم شاید دعاهای خیر شما همچون گذشته راهگشای این مشکل نیز باشد. آمین.

عبدالله حیدری

22 مرداد 88 برابر با

بیداری خس و خاشاک.

Haidari11@gmail.com

مطلب اول:  
تحقیق در انتخاب عقیده

خداوند حکیمِ دانا و قادرِ توانا با مهربانی بیش از حدّی که بر بندگانش دارد لطف و عنایت فرموده و در کتاب عزیزش چنین نورافشانی می‌کند:

﴿فَبَشِّرۡ عِبَادِ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ﴾ [الزمر: 17-18].

«مژده بده بندگان مرا، کسانی‌که همۀ سخنان را می‌شنوند و آنگاه از بهترین آن پیروی می‌کنند».

به به! چه صفت و ویژگی زیبایی دارند بندگان خدا، که از خواندن و شنیدن ابایی ندارند، زیرا به آنان عقل سالم و قوای مدرکۀ بیداری مرحمت و عنایت فرموده که:

﴿لِّيَهۡلِكَ مَنۡ هَلَكَ عَنۢ بَيِّنَةٖ وَيَحۡيَىٰ مَنۡ حَيَّ عَنۢ بَيِّنَةٖۗ﴾ [الأنفال: 42].

«تا کسى که نابود شده است، از روى دلیل نابود شود و کسى که زندگى یافته است از روى دلیل زنده ماند».

که درک حقیقت و رسیدن به عمق و ژرفای معرفت خود نه تنها زندگی که زندگی توأم با سعادت و خوشبختی ابدی است، به‌همین دلیل است که قرآن می‌فرماید:

﴿وَهَدَيۡنَٰهُ ٱلنَّجۡدَيۡنِ١٠﴾ [البلد: 10].

«ما دو راه (هدایت و ضلالت) را به انسان نشان دادیم».

آری، خداوند مهربان دو راه را به انسان معرفی کرده و فراتر از آن تمام اسباب و امکانات رسیدن به راه راست را هم برایش فراهم کرده: ﴿إِنَّا هَدَيۡنَٰهُ﴾ [الإنسان: 3]. «ما راه را به او بنمودیم». لذا این انسان با درک و شعور و آگاهی مسیرش را خود انتخاب می‌کند ﴿إِمَّا شَاكِرٗا وَإِمَّا كَفُورًا٣﴾ یا شکر گذار شده و به راه هدایت و سعادت خواهد رفت و یا اینکه کفران نعمت کرده و از صراط مستقیم دور خواهد شد:

﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ١٥٣﴾ [الأنعام: 153].

«این راه، راه مستقیم من است. از آن پیروی کنید واز راه‌های باطل پیروی نکید که شما را از راه خدا پراگنده می‌سازد، اینها چیزهایی است که خداوند شما را به آن توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید».

پس احساس و انگیزه حق جویی و حق طلبی و تحقیق و بررسی علمی و عقلانی در مباحث اعتقادی نه تنها مهم که واجب عینی است، و هر مسلمان باید دلائل و براهین مسلمان بودن و معتقد بودن به تمام اصول اعتقادی اش را بداند و شخصا مسلمان باشد نه مسلمان زاده، زیرا این عقیده است که انسان را به سعادت و خوشبختی دائم یا خسارت و شقاوت ابدی سوق می‌دهد، ﴿كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ٣٨﴾ [المدثر: 38]. «هر کسی در گرو اعمال خودش قرار دارد»، مسائل اعتقادی مانند جزئیات فقهی نیست که انسان از پیشنماز محلش بپرسد یا از یک مرجع فقهی تقلید کند، و در این‌گونه مسائل که توحید و یکتا پرستی (که فرق می‌کند با خدا پرستی) در رأس آنها است، باید انسان با اراده و آزاد و مستقل باشد نه مانند کسانی‌که قرآن در بارۀ آنان می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَايَهۡتَدُونَ١٧٠﴾ [البقرة: 170].

«و چون‌ به‌ آنان‌ گفته‌ شود از آنچه‌ خدا نازل‌ کرده‌ است‌ پیروی‌ کنید، ‌گویند نه‌ بلکه‌ از چیزی‌ که‌ پدران‌ خود را بر آن‌ یافته‌ایم، پیروی‌ می‌کنیم‌. آیا هرچند نیاکان‌شان‌ چیزی‌ را درک‌ نمی‌کرده‌ و به‌ راه‌ صواب‌ نمی‌رفته‌اند [باز هم‌ درخور پیروی‌ هستند؟ آخر پدران‌شان‌ در گمراهی‌ آشکاری‌ بوده‌اند]»، پس‌ آیا اگر راه‌ و رسم‌ پدران‌ از عقل صحیح‌ و نقل‌ صریح‌، یعنی‌ از سرچشمه‌ خرد و هدایت‌ آسمانی‌ بی‌بهره ‌باشد ، باز هم‌ باید کورکورانه‌ از آنان‌ پیروی‌ کرد؟

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ يَدۡعُوهُمۡ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ٢١﴾ [لقمان: 21].

«و چون‌ به‌ آنان‌ گفته‌ شود: از آنچه‌ خدا نازل‌ کرده‌ پیروی ‌کنید [آنها به‌ تقلید محض‌ تمسک‌ ورزیده‌ و] می‌گویند: نه‌ بلکه‌ از چیزی‌ که‌ پدرانمان‌ را بر آن‌ یافته‌ایم‌ پیروی‌ می‌کنیم‌ حتی‌ اگر شیطان ‌آنان‌ را به سوی‌ عذاب‌ سوزان‌ فراخواند؟».

گویی‌ حق‌ تعالی‌ می‌فرماید: آیا از پدرانشان ‌در شرک‌ پیروی‌ می‌کنند، حتی‌ اگر شیطان‌ عقیدۀ‌ فاسد شرک‌ را برای‌ پدرانشان‌ آراسته‌ باشد و در نهایت‌، آنان‌ را به‌ شرک‌ درافگنده‌ و بدین‌گونه‌ وارد جهنم ‌سوزان‌ کرده‌ باشد؟ پس‌ در صورتی‌که‌ حال‌ و وضع‌ این ‌چنین‌ باشد، پیروی‌ از پدران‌ چه‌ معنی‌ و چه‌ توجیهی‌ دارد؟ و این‌ منع‌ صریحی‌ از تقلید در اصول‌ عقیده ‌است.

پس انسان نباید در این‌گونه مسائل مقلد و پیرو پدر و مادر و شیخ و مرجع و دیگران باشد، آیاتی که در این زمینه آمده در قرآن کریم فراوان است که می‌توانید به آنها مراجعه کنید (عنکبوت 12- بقره 167 - اعراف 3- محمد 3 و 28 و...). و در پایان این مطلب آیه 20 و 21 سوره متبرکه یاسین و آیه 28 سوره غافر را خدمت شما عزیزان و سروران یاد آور می‌شویم که می‌فرماید:

﴿وَجَآءَ مِنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ رَجُلٞ يَسۡعَىٰ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱتَّبِعُواْ ٱلۡمُرۡسَلِينَ٢٠ ٱتَّبِعُواْ مَن لَّا يَسۡ‍َٔلُكُمۡ أَجۡرٗا وَهُم مُّهۡتَدُونَ٢١﴾ [يس: 20-21].

«و از آخر‌ شهر، مردی‌ دوان‌ دوان‌ آمد، گفت: ای‌ قوم‌ من،‌ از این‌ فرستادگان‌ پیروی‌ کنید، از کسانی‌ پیروی‌ کنید که‌ از شما هیچ‌ مزدی‌ نمی‌خواهند و خود نیز راه ‌یافته‌اند».

آن مرد مؤمن که ایمانش را پنهان می‌کرد (دقت کنید) گفت:

﴿وَقَالَ رَجُلٞ مُّؤۡمِنٞ مِّنۡ ءَالِ فِرۡعَوۡنَ يَكۡتُمُ إِيمَٰنَهُۥٓ أَتَقۡتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ ٱللَّهُ وَقَدۡ جَآءَكُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِ مِن رَّبِّكُمۡۖ﴾ [غافر: 28].

«‎و مردی‌ مؤمن‌ از آل‌ فرعون‌ که‌ ایمان‌ خود را نهان‌ می‌کرد،‌ گفت‌: آیا مردی‌ را می‌کشید که‌ می‌گوید: پروردگار من ‌الله است‌ و مسلماَ برای‌ شما از سوی‌ پروردگارتان‌ معجزاتی‌ هم‌آورده‌ است؟»!.

پس ایمان و عقیده را باید با تلاش و تحقیق بدست آورد نه اینکه چشم بسته به دنبال دیگران حرکت کرد.

مطلب دوم:  
غلو و افراط

از بارزترین ویژگی‌های اسلام، اعتدال و میانه روی است که نقطه مقابل و معارض آن افراط و تفریط (از حد گذشتن و کوتاهی کردن) است، پس اسلام واقعی خط میانه و وسط، بدور از هرگونه افراط و تفریط است، علت گمراهی یهود و نصاری هم افراط و تفریط بوده، سرباز خوب و با انضباط کسی است که صد در صد مطیع دستور افسر مافوقش باشد، نه فضولی و حرکات خود سرانه، و نه سستی و تنبلی هیچ‌کدام در ارتش، رضایت فرماندۀ مافوق را جلب نمی‌کند، بله قربان، چشم قربان، و بدون چون و چرا، زیرا در ارتش چرا نیست، در نظام بندگی طبعاً چرا نیست و فضولی و تنبلی ممنوع است، هرچه دستور آمد همان درست است، معمولاً فضولی از روی دوستی پیدا می‌شود که یهود از شدت دوستی‌شان به پیامبرشان حضرت عُزیر گفتند: (نعوذ بالله) عُزیر پسر خداست!! و نصاری از شدت دوستی‌شان به حضرت مسیح گفتند: عیسی پسر خداست!!.

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ عُزَيۡرٌ ٱبۡنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ ٱللَّهِۖ ذَٰلِكَ قَوۡلُهُم بِأَفۡوَٰهِهِمۡۖ يُضَٰهِ‍ُٔونَ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبۡلُۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُۖ أَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ٣٠﴾ [التوبة: 30].

«و یهود گفتند: عزیر پسر خداست‌ و نصاری‌ گفتند: مسیح‌ پسر خداست‌، این‌ سخن‌ آنان‌ است‌ به‌ دهان‌هایشان‌ به‌ سخن‌ قومی‌ تشبه‌ می‌جویند که‌ پیش‌ از این‌ کافرشدند، خدا آنان‌ را کشد، چگونه‌ از توحید بازگردانده‌ می‌شوند؟».

ریشۀ شرک از همینجا شروع شده، پس از غرق شدن تمام مخلوقات جاندار در زمان حضرت نوح عده‌ای که با آن حضرت در کشتی بودند همه مؤمن و موحد بودند و شرکی وجود نداشت، پس این شرک از کجا آمد؟ شرک از اینجا پیدا شد که شیطان عده‌ای از مؤمنان پاک دل را فریفت و قانع‌شان کرد که برای بعضی از شخصیت‌های نیک و صالحی که به دلیل ایمان و تقوای‌شان مورد محبت آنان قرار گرفته بودند، مجسمه بسازند تا یاد و خاطره آنها بدین وسیله گرامی داشته شود! کم کم محبت آن صلحاء و نیکوکاران جای خودش را به محبت مجسمه‌ها و سنگ و چوب‌هایی داد، که از آنها مجسمه ساخته شده بود! و کم کم داستان توسل و شفاعتِ نادرست (دقت کنید) به میان آمد، و رفته رفته ترس‌ها و امیدها و آرزوها و اشک‌ها و نذرها و دعا‌ها و کمک خواستن‌هایی که مخصوص خدا بود، نثار این مجسمه‌های صلحاء و مردگان گردید! و سرانجام کار به جای کشید که دیگر همه چیز عوض الله قادر متعال از این سنگ‌ها و چوب‌های بی‌جانی که در ابتدا گویا رمز و شعار توحید و خدا پرستی و تقوا بودند خواسته می‌شد!.

آری، دیگر نام الله اگر بُرده هم می‌شد قدرت و صفتی برایش قائل نبودند: **﴿**وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا٢٣ وَقَدۡ أَضَلُّواْ كَثِيرٗاۖ وَلَا تَزِدِ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا ضَلَٰلٗا٢٤**﴾** [نوح: 23-24].

«و گفتند هرگز خدایان‌ خود را ترک‌ نکنید و هرگز ود و سواع‌ و یغوث‌ و یعوق‌ و نسر را ترک‌ نکنید. و هر آینه‌ بسیاری‌ را گمراه‌ کردند و (پروردگارا) بر ستمکاران‌ جز گمراهی‌ نیفزای‌«.

محمد بن کعب‌ می‌فرماید: ود و سواع‌ و یغوث‌ و یعوق‌ و نسر، نام‌ اشخاص‌ صالحی‌ بود که‌ در فاصله‌ زمانی‌ میان‌ آدم‌ و نوح ÷ می‌زیستند. و نحوۀ پرستش‌شان‌ این‌گونه بود که،‌ بعد از درگذشت‌ آنان‌، گروهی‌ به ‌میان‌ آمدند که‌ در عبادت‌ حق‌ تعالی‌ به‌ آنان‌ اقتدا کردند، پس‌ ابلیس‌ به‌ آنان‌ گفت‌: اگر تمثال‌ آنها را به ‌تصویر بکشید، عبادت‌ به‌ شیوه ایشان‌ برای‌ شما نشاط آورتر و شوق ‌انگیزتر است. پس‌ آنها چنین‌ کردند. سپس‌ بعد از آنان‌ گروهی‌ دیگر آمدند و ابلیس‌ به‌ آنان‌ گفت‌: کسانی‌که قبل‌ از شما بودند، این‌ تصاویر را می‌پرستیدند، شما نیز چنین‌ کنید. لذا پرستش‌ بتان‌ از همان‌ وقت‌ آغاز شد و اعراب‌ نیز بعدا آن ‌بتان‌ را به‌ پرستش‌ گرفتند! چنانکه‌ ود: بت‌ قبیله‌ کلب‌ بود، سواع:‌ بت‌ قبیله‌ هذیل، یغوث:‌ بت‌ قبیله‌ قطیف‌ یا مذحج، یعوق:‌ بت‌ قبیله‌ همدان‌ و نسر: بت ‌قبیله‌ حمیر. البته‌ اعراب‌ بتان‌ دیگری‌ نیز داشتند که‌ مهمترین‌ آنها عبارت‌ بود از لات‌: بت‌ قبیله‌ ثقیف‌ در طائف، عزی‌: بت‌ قبیله‌های‌ سلیم‌ و غطفان‌ و جشم‌، مناة‌: بت‌ قبیله‌ خزاعه، اساف‌ و نائله‌ و هبل‌: بت‌ مردم‌ مکه. و چون‌ هبل‌ در نزد آنان‌ بزرگترین‌ بتان‌ بود پس‌ آن‌ را بر فراز کعبه‌ نهادند([[1]](#footnote-1)).

مشرکین مکه هم نمی‌گفتند خدایی وجود ندارد بلکه مقصود اصلی از دید آنان هم الله بود، اما استدلال می‌کردند و می‌گفتند: **﴿**مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ**﴾** [الزمر: 3]. «و گفتند: ما آنها را جز برای‌ این ‌که‌ ما را به ‌الله نزدیک‌ کنند، نمی‌پرستیم».

همین منطق و استدلالی که امروز مطرح می‌شود: ما که گنه‌کاریم نزد خدا آبرویی نداریم این بزرگان هستند که سفارش ما را پیش خدا می‌کنند. (تفصیل این مطلب را ان شاء الله مفصل تر در جای دیگر خواهیم نوشت).

مطلب سوم:  
دشواری دعوت توحید

عجیب این است که وقتی کسی امثال آیت الله شریعت سنگلجی (که رحمت خدا بر او باد) می‌آید و سخن از توحید و یکتا پرستی می‌زند با هزاران تهمت و افتراء و آزار و اذیت و زخم زبان روبرو می‌شود، بعید نیست این سنت الهی است، همه پیامبران و امامان و مصلحان در طول تاریخ همین راه را پیموده‌اند، آیا تا کنون اندیشیده‌اید و از خود پرسیده‌اید؟ که نوح با 950 سال! تلاش شبانه روزی! چرا 95 نفرهم با ایشان همراه نشد؟ علت دشمنی مردم با آن پیامبر الهی و آن مرد بزرگ و صالح چه بود؟ چرا آزار و اذیتش می‌کردند؟ علت دشمنی آذر بت تراش پدر ابراهیم بت شکن با آن پیامبر أولوالعزم و موحد راستین چه بود؟ چرا با فرزندش سر دشمنی برداشته بود؟! علت دشمنی فرعون با موسی کلیم الله که او و همسرش، او را از دریا یافته بودند و در خانه‌شان پرورش داده و بزرگش کرده بودند چه بود؟! علت عداوت و دشمنی و عناد مردم قریش با حضرت محمد مصطفی ج که مانند همه پیامبران الهی شخصیتی امین و خوش اخلاق و شناخته شده بودند چه بود؟! با ایشان چه دشمنی داشتند؟ این رسول مکرم و معظم و نور چشم همه عالم که می‌فرمایند: »لَقَدْ أُخِفْتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُخَافُ أَحَدٌ وَلَقَدْ أُوذِيتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُؤْذَى أَحَدٌ وَلَقَدْ أَتَتْ عَلَيَّ ثَلَاثُونَ مِنْ بَيْنِ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَمَا لِي وَلِبِلَالٍ طَعَامٌ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ إِلَّا شَيْءٌ يُوَارِيهِ إِبْطُ بِلَالٍ«([[2]](#footnote-2)).

«براستی در راه خدا آنقدر ترسانده شده ام که هیچ‌کس ترسانده نشده، و آنقدر در راه خدا اذیت شده ام که هیچ‌کس اذیت نشده، سی (30) شبانه روز بر من چنین گذشته که من و بلال غذایی که یک مخلوق زنده بتواند بخورد را نداشتیم مگر مقدار اندکی که احیاناً بلال زیر بغلش نگه می‌داشت»!!.

علت این آزار و اذیت چه بود؟ چه مشکلی وجود داشت که آن فضای خانوادگی و محبت و صمیمیت بنی هاشم و بنی عبد المطلب به فضای عداوت و دشمنی مبدل شد؟

سرور گرامی و خواهر و برادر عزیز! آیا تا کنون فکر کرده‌اید و اندیشیده‌اید که شخصیتی به بزرگواری و متانت و امانت و صداقت و عظمت اخلاق و صاحب همه کمالات ممکنه بشری مانند حضرت رسول گرامی ج که از همه پیامبران و فرشتگان هم افضل بودند، چرا سبب دشمنی و خصومت و عداوت و رنجش جامعه و حتی افراد خانواده با یکدیگر گردیدند؟! عمو و پسر عمو و صدها قوم و خویش و اقارب دیگر ایشان چرا با آن حضرت سر دشمنی برداشتند؟! علت و انگیزه چه بود؟! فکر نکنم برای شما عزیزانی که با فرهنگ اسلام آشنایی دارید، نیازی به دقت زیاد باشد که بفرمایید: تنها علت و انگیزۀ این مشکل و چالش فقط «توحید و یکتا پرستی» بوده است.

پس دین حق و اسلام خالص و بی‌شائبه اولین پژواکی که در هر جامعه ایجاد خواهد کرد کشیدن خط قرمز در جبهه اعتقادات است، و خیلی طبیعی است در جامعه‌ای که آلودگی‌های اعتقادی و اخلاقی وجود داشته باشد (که قطعا وجود دارد، اگر وجود نداشت نیازی به پیامبر و مصلح نبود) این خط فاصل قرمز در آغاز غوغایی به پا خواهد کرد، زیرا که صاحب این رسالت که ظاهراً بر خلاف جهت آب حرکت می‌کند و می‌خواهد مسیرِ نه یک جوی کوچک آب، که مسیر اقیانوس عظیم مردمی را عوض کند از دید همگان، جز عقلایی که منطق و استدلال و توجیه او را درک کنند متهم شناخته می‌شود! ابتداء او را دیوانه می‌خوانند ﴿إِنَّكَ لَمَجۡنُونٞ﴾. «قطعا تو دیوانه‌ای»! به او تهمت‌ها می‌زنند اگر کار برد و تأثیر دعوت او را مشاهده کنند، او را شاعر و ساحر می‌خوانند که گویا با قدرت کلام و دیگر قوای جاذبه اش افرادی از آنانرا زیر تأثیر می‌آورد! اگر بدین وسیله هم کنترل نشد در صدد کشتنش بر می‌آیند! چنانکه شب هجرت اقدام به شهادت آن حضرت نمودند! اگر این طرح هم موفق نشد با او و پیروانش جنگ آغاز می‌کنند، همۀ این تلاش‌های نافرجام به این دلیل است که آنها این پیامبر و مصلح و دعوتگر را تنها فکر می‌کنند، و صرفا بر اساس اسباب مادی با او معامله می‌کنند! غافل از اینکه این دین خالص و توحید و یکتا پرستی ذات الله متعال، پشتوانه غیبی دارد، که با اسباب مادی و ظاهری هرچند نیرومند و گسترده هم باشد نمی‌توان آن را از پای در آورد، صاحب این دعوت مأمور رساندن پیام است او فقط رسول و نبی (یعنی فرستاده شده و خبر دهنده) است، دعوت، متعلق به ذاتی است که خودش معبود و مقصود این دعوت است، و خودش هم قادر به حفاظت از دعوت و دعوتگران.

در دعوت رسول گرامی ج اگر ملاحظه کنید تمام این مراحلی که به آن اشاره شد تکرار گردید، و مخالفان دعوتش تمام حربه‌های ممکن را علیه ایشان و یارانشان به کار بردند، سرانجام کار به جایی کشید که برای سرکوبی این دعوت امپراطوری‌ها به میدان آمدند اما خداوند أ فرموده بود:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ٣٣﴾ [التوبة: 33].

«خداوند ذاتی است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و دین راستین فرستاده است، تا این دین را بر همه ادیان غالب گرداند هرچند مشرکان نپسندند».

و به قول سعدی شیرازی:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| چراغی را که ایزد بر فروزد |  | هر آن کس پف کند ریشش بسوزد |

پس دعوتِ توحید و یگانه پرستی (که غیر از خدا پرستی صرف است) دعوت به دین و اسلام خالص است ﴿أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلۡخَالِصُۚ﴾ [الزمر: 3]. «خبردار! که دین خالص مخصوص الله است». این دعوت هر زمانی، در هر جامعه‌ای که آغاز شود قطعا مرز بندی می‌کند، لذا از نام‌های کتاب خداوند متعال «قرآن» و «فرقان» است که به معنی فرق کننده بین حق و باطل است.

مطلب چهارم:  
اهمیت دعوت توحید

باطل شاخ و دم ندارد که افراد جامعه‌ای ادعا کنند در میان ما باطل وجود ندارد، انکار این امر مثل این است که افراد جامعه‌ای ادعا کنند در میان آنان بیماری وجود ندارد، هر جاییکه انسان وجود داشته باشد بیماری هم وجود دارد، پس هر جایی که انسان زندگی کند دین و گرایشات دین هم بطور طبیعی وجود دارد، اینکه روحیه فطری دین داری در مردم به کدام سو سوق داده شود، بستگی به عملکرد نخبگان دارد که نخبگان هر جامعه، آحاد جامعه را یا به اصلاحات فرا می‌خوانند یا اینکه خودشان هم با موج مردمی در جامعه همسو می‌شوند و همانند عموم مردم، یا بیماری‌های اعتقادی و اخلاقی جامعه را درک نمی‌کنند و اگر درک کنند جهت اصلاح آن اقدام نمی‌کنند، که این وضعیت در هر جامعه‌ای وجود داشته باشد فاجعه ببار خواهد آورد. و خداوند متعال همواره برای جلوگیری از این‌گونه فجایع اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی پیامبران و مصلحان را می‌فرستاده است، که مردم را از هلاکت و بدبختی نجات دهند.

اینک که ما به لطف و فضل و توفیق خداوند متعال افتخار یافته ایم که جزو امت آخرین پیامبر ج باشیم پس اصلاح جامعه مسئولیت همه (هرکس در حد توانش) بویژه علمای آگاه و بیدار جامعه است، مسئولیت همه گفتیم، زیرا که این امت به ویژگی خاصی توصیف شده است:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ﴾ [آل عمران: 110].

«شما بهترین‌ امتی‌ هستید که‌ برای نفع ‌مردم‌ بیرون‌ آورده‌ شده‌اید،‌ به‌ معروف‌ امر می‌کنید و از منکر نهی‌ می‌نمایید و به‌ خدا ایمان‌ دارید».

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ١٠٤﴾ [آل عمران: 104].

«و باید از شما گروهی‌ باشند که‌ به‌ خیر دعوت‌ کنند و به‌ کار پسندیده‌ امر و از کار ناپسند منع‌ کنند و آن‌ گروه‌ (یعنی‌: گروهی‌ که‌ به‌ فریضه‌ امر به‌ معروف‌ و نهی‌ از منکر قیام‌ کنند) ایشانند رستگاران».

﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ قَوۡلٗا مِّمَّن دَعَآ إِلَى ٱللَّهِ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ٣٣﴾ [فصلت: 33]. «و کیست به اعتبار سخن گفتن بهتر از آن کسی‌که مردم را به سوی خدا بخواند و عمل نیک انجام دهد و بگوید: من هم یکی از مسلمانان هستم».

در حدیثی که نعْمَانَ بْنَ بَشِیرٍ ب از رسول الله ج روایت نموده ایشان فرموده‌اند: »مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنْ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ فَقَالُوا لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَوْا جَمِيعًا«([[3]](#footnote-3)).

«مثال کسی‌که حدود و قوانین الله را رعایت می‌کند و مثال کسی‌که رعایت نمی‌کند مانند آن گروهی است که سوار بر کشتی اند، و از طریق قرعه بعضی‌ها در طبقۀ بالا و بعضی‌ها در طبقۀ پایین قرار دارند، هنگامی که آنهایی که در طبقۀ پایین هستند نیاز به آب پیدا می‌کنند به طبقه بالا می‌روند، و از آنجا آب بر می‌دارند، آنگاه با هم مشورت می‌کنند که رفتن مکرر به طبقۀ بالا باعث زحمت برای مسافرین است، لذا ما در طبقۀ خود در کشتی، سوراخی ایجاد کنیم و از دریا آب برداریم، چنانچه مسافرین طبقۀ بالا، مسافرین طبقۀ پایین را از این اقدام احمقانۀشان باز ندارند و بگویند ما با آنها کاری نداریم، در نتیجه، کشتی غرق می‌شود و تمام سرنشینان آن هلاک و نابود می‌شوند ولی اگر آنها جلوگیری کنند، هردو گروه نجات می‌یابند».

مطلب پنجم:  
توحید مقصود آفرینش

مقصود از آفرینش زمین و آسمان و جن و انسان و فرشته و حیوان و همۀ موجودات این جهان هستی، توحید و یکتا پرستی ذات یگانه الله متعال است، یعنی ذات یگانه او را شناختن، و یکتا و یگانه دانستن، و تنها او را پرستیدن، و تنها از او کمک خواستن است. پس این جهان هستی جز برای اظهار حق و حقیقت و بلند شدن نام خداوند، آفریده نشده است. خداوند متعال در آیات متعددی این موضوع را بطور واضح و روشن و آشکار بیان نموده است.

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ٥٦﴾ [الذاريات: 56].

«من جنات و انسان‌ها را، جز برای پرستش خودم نیافریدم».

پس هیچ مخلوقی هدف و مقصود آفرینش نیست نه پیامبر و نه امام و نه معصوم و نه سایر دوستان خدا أ، و به قول سعدی شیرازی:

|  |
| --- |
| ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند |
| تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری |
| همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار |
| شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری |

پس هدف و مقصود خلقت و آفرینش این جهان هستی، فقط فرمانبرداری انسان از ذات متعال اوست. و بزرگترین و مهم‌ترین فرمان او تعالی شناخت و پرستش اوست، شناختی که بندگانش او را یگانه و یکتا و بی‌نظیر و بی‌مانند و لا شریک بدانند، و پرستشی که تنها برای او باشد و هرگونه حاجت و نیاز و مشکل خود را تنها از بارگاه رحمت او بر آورده کنند، همان کاری که تمام پیامبران و امامان و اولیاء و صلحاء و علماء انجام می‌دادند و مردم را به سوی آن فرا می‌خواندند، از حضرت آدم تا پیامبر خاتم علیه الصلاة والسلام و همۀ صحابه و اهل بیت علیهم رضوان الله جز خداوند أ کسی را نپرستیده‌اند و برای ذات متعال و یکتا و یگانۀ او شریکی نتراشیده‌اند، و به بهانۀ شفاعت و توسل و وسیله، حاجت‌شان را از غیر خدا أ نخواسته‌اند، پس بیاییم و ببینیم که آیا ما واقعا مؤمن حقیقی و پیرو آن بندگان مخلص و راستین الهی هستیم یا اینکه شیطان ما را می‌فریبد و شکار می‌کند؟! و نخواسته و ندانسته در وجود ما میکروب شرک و بدعت را تزریق می‌کنند، پس با هوشیاری و زیرکی و کمال آگاهی و دلسوزی به خود و آیندۀ خود و خانواده، باید خود و جامعه را با واکسن توحید و سنت، علیه هرگونه شرک و بدعت واکسناسیون کرد.

مطلب ششم:  
اهمیت توحید

پس وقتی هدف و مقصود کل این جهان هستی فقط توحید و یکتا پرستی هست می‌توان با کمی دقت و توجه به اهمیت این گوهر ناب، پی برد، توحیدی که تمام پیامبران الهی † برای تبلیغ و معرفی او آمده‌اند تمام کتابهای آسمانی برای بیان حقیقت توحید آمده‌اند، هر پیامبری که آمده از لحظه بعثت تا هنگام وفات یا شهادت تنها مشغله و مسئولیتش دعوت به توحید و یکتا پرستی بوده است، رنج‌ها کشیده و مشکلات فراوان تحمل کرده، اما ذره‌ای از دعوت به توحید و یکتا پرستی عقب نشینی نکرده است، اگر به عنوان نمونه سیرت رسول مکرم محمد مصطفی ج را ملاحظه کنید می‌بینید که از همان اولین روزهای بعثت پیشنهاد‌های مختلفی به ایشان عرضه شده مال و زن و ریاست وهر امتیازی که به نظر آنها مهم می‌آمد پیشنهاد کردند، اما پاسخ پیامبرِ توحید و یکتا پرستی چه بود؟

«به خدا قسم اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم بگذارید از این دعوتم دست بر نخواهم داشت تا آنکه الله أ این دین را آشکار نماید یا آنکه در این راه جانم را از دست بدهم».

آری کار به مداهنه و سازش هم کشید گفتند: حالا که به کلی دست بردار نیستی معامله می‌کنیم یک روز تو بتهای ما را بپرست و یک روز ما خدای ترا؟!! پاسخ از آسمان آمد:

﴿قُلۡ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡكَٰفِرُونَ١ لَآ أَعۡبُدُ مَا تَعۡبُدُونَ٢ وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ٣ وَلَآ أَنَا۠ عَابِدٞ مَّا عَبَدتُّمۡ٤ وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ٥ لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ٦﴾ [الكافرون: 1-6].

«بگو (پیامبر): ای‌ کافران‌، آنچه‌ شما می‌پرستید من‌ نمی‌پرستم و نه‌ شما می‌پرستید آنچه را‌ من‌ می‌پرستم،‌ و نه‌ آنچه‌ را شما می‌پرستید من‌ پرستش‌ خواهم‌ کرد، و نه‌ شما پرستش‌ خواهید کرد آنچه‌ را من‌ می‌پرستم، دین‌ شما برای‌ خودتان‌ و دین‌ من‌ برای‌ خودم»‌.

و قرآن قبل از پاسخ دادن از نیت آنها پرده برداشت ﴿وَدُّواْ لَوۡ تُدۡهِنُ فَيُدۡهِنُونَ٩﴾ [القلم: 9]. «اینها می‌خواهند که تو سازش کنی تا آنها هم سازش کنند». اما نه پاسخ خیلی آشکار و محکم است: ﴿لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ٦﴾ اما پیامبر رحمت با این وجود از دعوت به توحید و یکتا پرستی دست بردار نیست.

﴿لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ٣﴾ [الشعراء: 3].

«شاید که تو از آنکه [مردم‏] مؤمن نمى‏شوند، خود را به نابودى مى‏کشانى».

با نگاهی گذرا به زندگی رسول مکرم ج به روشنی در می‌یابیم که بر سر آنحضرت ج چه مصیبت‌ها آمد، بر سر صحابه جان فدای آنحضرت ج چه رنجها و مشقت‌ها آمده، داستان‌های رنج و غمی که بویژه در دوران زندگی مکی بر سر این گروه کوچک مؤمن و موحد و یکتا پرست آمده در تاریخ بی‌نظیر است، داستان غم انگیز ابوبکر صدیق، بلال حبشی، عمار و سمیه و یاسر ش، سفرِ طائف، محاصرۀ شعب ابی طالب و سایر مشکلات آن دوران، می‌رساند که ایمان و توحید و یکتا پرستی چه بهایی می‌طلبد، سرگذشت موحدان و یکتا پرستان را با پیامبر عزیز و معلم شفیق‌شان ملاحظه کنید که چگونه در دفاع از دین و آئین و قرآن و کیان اسلام و شخص حضرت رسول ج آن پیامبر نازنینشان چگونه عاشقانه دفاع می‌کردند، آری این محبت و ارادتِ ایمانی بود که از دشمنان دیروز عاشق و فدایی و سر بکف پروراند، که گفتند: ای رسول خدا ما همانند قوم موسی نیستیم که بگوییم: برو تو و پروردگارت بجنگید ما همین جا نشسته‌ایم، بلکه ما در کنار شما می‌جنگیم، به خدا قسم اگر دستور بفرمایید که خود را به دریا بیندازیم دریغ نخواهیم کرد! و ثابت کردند که در راه خداوند أ و دفاع از دین و کتاب و پیامبرخدا ج از همه چیزشان گذشتند، در غزوۀ احد جلو پیامبر عزیزشان ایستاده بودند که تیرهای دشمن به سر و سینه آنها بخورد! اما به بدن مبارک پیامبر عزیزشان اصابت نکند! آری اینها آرمان و فیلم و شعارهای زبانی و ریایی نیست بلکه قصه‌های عشق و ایمان، و حقایق روشنی است که بر پشتیبانی تاریخ با خط زرین و برجسته نوشته شده و همچون نور خورشید می‌درخشد، البته برای بینایانی که چشم و دل‌شان توان دیدن داشته باشد، که نا بینایان در روز روشن هم نابینایند. و برای هدایت و ارشادِ کسانی‌که چشم سر و بصیرت دل ندارند خورشید عالمتاب و نور افگن و ذره بین همه بیهوده و بی‌اثر است.

مطلب هفتم:  
خطر شرک

خداوند متعال در این جهان پهناور از این همه مخلوقی که آفریده هیچ چیزی را به اندازه شرک ناپسند نمی‌بیند، اگر به قرآن کریم نگاهی بیندازیم سخترین تعبیرات را در این موضوع دارد:

﴿حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيۡرَ مُشۡرِكِينَ بِهِۦۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ٣١﴾ [الحج: 31].

«حقگرا و مخلص‌ و حنیف‌ باشید و هیچ‌گونه‌ شرکی‌ را برای‌ خدا قرار ندهید؛ (چرا که)‌ هرکس برای‌ خدا شریکی‌ قرار دهد، انگار (به‌ خاطر سقوط‌ از اوج‌ ایمان‌ به‌ حضیض‌ شرک‌) از آسمان‌ به‌ زمین‌ فرو افتاده‌ است‌ و پرندگان‌ (تکه‌های‌ بدن‌) او را می‌ربایند، یا اینکه‌ تندباد او را به‌ مکان‌ بسیار دوری‌ پرتاب‌ می‌کند»!.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفۡتَرَىٰٓ إِثۡمًا عَظِيمًا٤٨﴾ [النساء: 48].

«بیگمان‌ خداوند هرگز شرک‌ به‌ خود را نمی‌بخشد، (ولی‌) گناهان‌ جز آن‌ را از هرکس که‌ بخواهد می‌بخشد؛ (زیرا) هرکه برای‌ خدا شریکی‌ قائل‌ شود، گناه‌ بزرگی‌ را مرتکب‌ شده‌ و دروغ‌ بزرگی‌ را به‌ هم‌ بافته‌ است»‌!.

﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ﴾ [لقمان: 13].

«همانا شرک‌، ظلم‌ بزرگی‌ است‌«.

﴿إِنَّهُۥ مَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ ٱلۡجَنَّةَ وَمَأۡوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ أَنصَارٖ﴾ [المائدة: 72].

«بدون‌ شک‌، هرکس شریکی‌ برای‌ خدا قرار دهد، خداوند بهشت‌ را بر او حرام‌ کرده‌ است‌ و جایگاهش‌ آتش‌ دوزخ‌ است‌، و ظالمان‌ (همان‌ کسانی‌که با شرک‌ به‌ خود ظلم‌ کرده‌اند) هیچ‌ یار و یاوری‌ ندارند»!.

پس با توجه به آیات مذکورة فوق درباره خطر شرک ملاحظه می‌کنید که بعضی تعبیرات قرآن کریم در باره شرک چنین است.

کسی که به خدا أ شرک می‌ورزد مانند کسی است که از آسمان طوری بیفتد که هیچ‌کس به او دسترسی پیدا نکند یا او را پرندگان لاشخوار بربایند و یا اینکه باد او را به جای بسیار دور دستی پرت کند.

کسی که به خدا أ شرک بورزد بزرگترین دروغ و افتراء را گفته است.

شرک ورزیدن به خدا أ بزرگترین ظلم و ستم است..

نتیجه شرک چیست؟

آتش دائم دوزخ، زیرا طبق آیات مذکوره هرکس به خداوند شرک بورزد خداوند بدون توبه هرگز او را نمی‌بخشد، بهشت بر او حرام می‌شود، جایگاهش دوزخ قرار می‌گیرد، و در این جهان پهناور از این شخص هیچ‌کس بی‌عقل تر و کودن تر و احمق تر پیدا نمی‌شود، تمام اعمال او برباد می‌رود. و خداوند برای آنکه خطر این بیماری رسوا کننده را آشکار تر بیان کند یک امر محال را فرض کرده است چیزی که در تصور هم نمی‌گنجد به نظر شما این امر محال چه می‌تواند باشد که صرفاً تصور آن هم انسان را به کفر می‌کشاند!! این امر محال شرک ورزیدن پیامبر موحد و دشمن شرک ج است.

﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ [الزمر: 65].

«(ای پیامبر و رسول من!) اگر توهم به خداوند شرک بورزی قطعا تمام اعمال تو برباد خواهد رفت و در آخرت از زیانکاران خواهی شد».

خدایا! چه می‌فرمایی! سرور و مهتر پیامبرانت محمد مصطفی ج را چنین خطاب می‌کنی؟! چه میخواهی بفهمانی؟! این فرض محال را چرا مطرح می‌کنی؟! حتماً موضوع خیلی جدی و خیلی حساس و خطرناک است! بله همینطور است چون موضوع به سادگی قابل فهم نیست، وقتی صحبت از شرک می‌شود منظور انکار خداوند نیست، منظور این است که کسانی‌که خداوند را می‌شناسند و می‌پرستند احیاناً یکی از صفات او تعالی را به شخص یا چیزی دیگری نسبت می‌دهند، بله مشرکین که منکر خدا أ نبودند منکر عظمت و قدرت خدا نبودند، منکر روزی دادن و حفاظت کردن خدا نبودند، ده‌ها آیت در قرآت کریم می‌خوانیم که:

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ٦١﴾ [العنكبوت: 61].

«و اگر از آنان‌ بپرسی‌ چه‌ کسی ‌آسمانها و زمین‌ را آفریده‌ و خورشید و ماه‌ را رام‌ کرده‌است‌؟ حتماَ می‌گویند: خداوند! پس‌ چگونه‌ از راهِ توحید برگردانده ‌می‌شوند؟».

و آیات 63 سورۀ عنکبوت و 25 سورۀ لقمان و ده‌ها آیۀ دیگر به‌همین معناست.

پس خالق هم الله، رازق هم الله، حافظ و نگهبان هم الله أ، اینها چه گناهی کرده بودند که به آنها مشرک گفته می‌شد؟! گناه‌شان این بود که می‌گفتند: این بتهای ما به اجازۀ خدا به ما کمک می‌کنند، اینها نزد خداوند محبوب هستند، ما گنهکاریم اینها پیش خدا سفارش ما را می‌کنند، دقت کنید لازم نیست که بت بی جان سنگی و چوبی شریک خدا أ قرار داده شود، احیاناً پیامبران هم شریک خدا أ معرفی می‌شدند! مانند حضرت عیسی و حضرت عزیر †! مگر اینها پیامبر نبودند؟ موحد و مبلغ توحید نبودند؟ مگر اینها مبعوث نشده بودند که مردم را از شرک نجات دهند اما از غلو و افراط و حماقت پیروانشان خود آنها نقطه تمرکز پرستش قرار گرفتند!! و پیروان جاهل و احمق‌شان عوض اینکه از آنها کمک بگیرند و با کمک و راهنمایی آنها خدا را به یکتایی بپرستند آمدند به پرستش خود پیامبران شروع کردند، بلکه بعضی با کمال پر رویی از پیامبر‌شان خواستند که: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ﴾ [الأعراف: 138].

«مانند خدایان آنها برای ماهم خدایی تعیین کن». نعوذ بالله، پس لازم نیست که عابد و معبود، ساجد و مسجود هردو گنه‌کار باشند، مسجود و معبود غیر خدا أ هنگامی گنه‌کار می‌شود که در برابر این شرک مشرکین خاموش بنشیند و به کردار آنها راضی باشد، به‌همین دلیل می‌بینیم که پیامبران الهی و ائمة دین و علماء و صلحاء همیشه از غلو و افراط برحذر داشته‌اند، که مبادا مردم از نام نیک آنها سوء استفاده کنند و بازار شرک براه اندازند، جملۀ امیرالمؤمنین حضرت علی س خیلی جالب است که در حکمت شماره 117 نهج البلاغه در باب پرهیز از افراط و تفریط در دوستى با امام می‌فرماید:

«هَلَكَ فِيَّ رَجُلاَنِ مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ».

«یعنی در بارۀ من دو گروه هلاک می‌شوند یکی کسانی‌که دچار دوستی افراطی، (غلو) می‌شوند، و یکی کسانی‌که دچار دشمنی افراطی می‌شوند (دشنام می‌دهند)».

برگردیم به آیة کریمه که خداوند یکتا، شرک ناممکن را برای پیامبر ج فرض کرده است، چند نکته در اینجا قابل توجه است:

**اول:** اینکه خداوند خواسته از این فرض محال خطر شرک را به ما گوشزد کند و اینکه حساسیت شرک به قدری هست که ممکن است هر وقت و در هر جامعه، هرچند که مردم مسلمان باشند شرک بوجود بیاید.

**دوم:** اینکه اگر شرک در اعتقاد کسی پیدا شد مثل اینکه شکوفه‌های بهاری باغ شما را تگرگ و ژاله و طوفان زده که همه چیز برباد خواهد شد ﴿لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ «تمام اعمال تو برباد خواهد رفت».

**سوم:** اینکه ﴿وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾ یعنی «قطعاً و یقیناً جزو گروه زیانکاران قرار خواهی گرفت». و زیانکار کسی است که نه تنها از تجارتش استفاده نبرده که در نتیجه شکستش، سرمایه هم از دست رفته و دار و ندارش را هم باید بگذارد تا خسارت و زیانش را کمتر کند باز هم طلبکاران او را رها نمی‌کنند.

پس خطر شرک را باید جدی گرفت و نباید فریب غرور کاذب را خورد که شیطان بیاید و انسان را با همه خرافات و موهوماتی که در عقیده دارد بفریبد و دلش را به یک سری اعمال ظاهری و چه بسا بدعتهای ضد دین خوشحال نگهدارد که حاجی آقا، شما که ماشاءالله خیلی وضعت خوبه گروه ما، فرقه ما، مذهب ما خیلی خوبه، انواع و اقسام شرک و بدعت را هم با آخرین مدلهای نقاشی شده! انجام دهیم و نام دین و قرآن و اسلام ناب و فقه پویا و أئمه معصومین را هم بر آن بگذاریم! و خود را فرقه ناجیه! و منصوره! هم، بنامیم و بدانیم و در عوض طلب گارهم باشیم و بقیه را مشرک و کافر و مرتد و ضد دین و اهل بدعت و غیره معرفی کنیم!

دین اسباب بازی نیست، تجارت و بازرگانی نیست، شطرنج و فوتبال نیست که با کلک سر خودی و بیگانه را کلاه بگذاریم! و امتیاز بگیریم! اینجا دین و دینداری است یعنی مثل دانش آموز کلاس اول ألف و با را عیناً باید مانند سرمشق معلم تمرین کنیم از روی خط معلم بنویسیم تا یاد بگیریم، اگر مشق اول و دوم را از روی سرمشق معلم نوشتیم و بعد که پایینتر آمدیم، کم کم از روی مشق خودمان شروع به نوشتن کردیم به جایی نخواهیم رسید، به امید آنکه خداوند شرک و خطر شرک را از سر ما و جامعه اسلامی ما دور کند و ما را جزو بندگان مؤمن و موحد خودش بگرداند آمین.

پس خواننده گرامی برای اینکه این مقدمه بیش از این طولانی نشود وحوصله شما را نگیرد بخشی از آیات فراوانی که در باره خطر شرک آمده به شما معرفی می‌کنیم و شما خودتان زحمت مراجعه و تلاوت آیات مذکوره را با ترجمه فارسی آن بکشید([[4]](#footnote-4)).

مطلب هشتم:  
علماء و اصلاحات دینی

در چنین وضعیتی مسئولیت علماء مضاعف است زیرا علماء وارثان پیامبران هستند پيامبر ج فرموده‌اند: »مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَبْتَغِي فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضَاءً لِطَالِبِ الْعِلْمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحِيتَانُ فِي الْمَاءِ وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا وَلاَ دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَّثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحَظٍّ«([[5]](#footnote-5)).

«هرکس راهی بپیماید که در آن علمی (شرعی) بیاموزد خداوند او را به راهی به سوی بهشت خواهد برد و فرشتگان قطعاً بالهای خود را برای خوشنودی طالب علم – زیر پای او – پهن می‌کنند، و اهل آسمان‌ها و زمین و حتی ماهی در دریا برای عالم طلب آمرزش می‌کنند، و فضل عالِم بر عابد مانند فضیلت ماه بر سایر ستارگان است، و علماء وارثان پیامبرانند، و پیامبران درهم و دینار به جای نگذاشته‌اند بلکه علم به جای گذاشته‌اند، پس هرکس آن علم را بگیرد حصۀ بزرگی را گرفته است».

پس علماء مسئولیت سنگینی به دوش دارند و خوشبختانه همیشه در هر جامعه عده‌ای را خداوند از میان علماء توفیق و جرأت و شهامت بیشتری عنایت می‌کند تا اینکه مسئولیت دعوت به توحید و یکتا پرستی (دقت کنید اضافه بر خدا پرستی) را به دوش گیرند و به اصلاحات اعتقادی و اخلاقی در جامعه بپردازند. در جامعه ماهم الحمدلله خداوند متعال طی چند دهۀ أخیر چهره‌های بارزی را از میان علماء برگزیده که با همت و شجاعت و فراست و سعه صدر و پشتکار و مجاهدت بی‌نظیرشان توانستند کار مهم اصلاحات دینی را آغاز کنند که طبعاً همه‌شان با همان دشواری‌های معمول روبرو شدند و صبر کردند که ان شاء الله امیدواریم این بذرهای افشانده آنان روزی به ثمر نشیند و ما و نسل‌های آیندۀ ما شاهد جامعه‌ای توحیدی و متحد و منسجم در پرتو قرآن کریم و سنت صحیحه رسول مکرم ج و سیرۀ طیبه صحابۀ اخیار و اهل بیت أطهار رضوان الله علیهم أجمعین باشیم، این امید و آرزویی است که مؤلف بزرگوار این کتاب که یکی از طلایه داران و پیشگامان طرح عظیم اصلاحات دینی در چند دهۀ اخیر است در مقدمۀ این کتاب ارزشمند و بی‌نظیرش چنین می‌نگارد: (بذر سخنی که امروز کاشتیم، مسلماً روزی به ثمر خواهد رسید، و امید است جوانان تحصیل کرده که نظر من کاملاً با آنانست، هدایت شده و اجتماع آتیه در زیر پرچم توحید سعادتمند گردیده، موفق به تشکیل مدینه فاضله گردند). ما هم امیدواریم.

از بارزترین این چهره‌های مصلح و مردان بزرگ می‌توان به این بزرگواران اشاره کرد:

شریعت سنگلجی

سید اسد الله خرقانی

شیخ محمد خالص زاده

حیدر علی قلمداران

آیت الله سید ابو الفضل برقعی

محمد جواد غروی اصفهانی

سید مصطفی حسینی طباطبایی

دکتر محمد صادقی تهرانی

آقای رسول جعفریان که فهرست این شخصیت‌ها را به‌همین شکل و به‌همین ترتیب با معرفی مختصری در بارۀ هرکدام آورده.

معرفی نویسندۀ کتاب

ما جهت معرفی نویسندۀ این کتاب ارزشمند دو معرفی نامه جدید و معاصر را خدمت شما سروران ارائه می‌کنیم:

اول: آقای حسین فعال عراقی که در «کتاب دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» آقای بهاءالدین خرمشاهی درج گردیده است.

**دوم:** نوشته آقای رسول جعفریان در کتاب (جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی- سیاسی ایران).

مقالۀ اول که از آقای عراقی است عیناً چنین است([[6]](#footnote-6)):

محمد حسن شریعت سنگلجی، در سال 1310ق برابر با 1269 ش متولد شد، پدرش شیخ حسن پسر عموی شیخ فضل الله نوری بود نامبرده تحصیلات دینی خود را نزد پدر آموخت و سپس به مدرسه میرزا زکی از مدرسه‌های طلبه نشین معروف تهران در کوی سنگلج بود وارد شد.

هم‌چنین در محضر اساتید زمان خود به تحصیل پرداخت و آخرین دوره فقه را در محضر حاج شیخ عبدالنبی نوری به اتمام رسانید. علم و حکمت و فلسفه را نزد میرزا حسن کرمانشاهی و عرفان را نزد میرزا هاشم اشکوری فرا گرفت. و همچنین در محضر درس شیخ علی نوری و شیخ فضل الله نوری تتلمذ کرد.

پس از آن به همراه برادرش شیخ محمد سنگلجی جهت تکمیل تحصیلات به نجف رفت و در محضر دانشمندانی چون آقا ضیاء الدین عراقی و سید ابوالحسن اصفهانی به تحصیل پرداخت، وی پس از بازگشت از نجف در سال1340ق به وعظ و تبلیغ مشغول شد.

شریعت سنگلجی در 53 سالگی در روز پنجشنبه 15 دی 1322 ش 1363هـ ق در گذشت. اثر قرآنی به جامانده از او عبارت است از کلید فهم قرآن.

از جمله شخصیت‌های جنجالی در تفسیر قرآن در قرن حاضر سنگلجی است که تحت تأثیر سلفیه – که آنان نیز به نوبه خود تحت تأثیر گرایش‌های نو حنبلی وهابیان بودند – و یا تحت تأثیر منابع فکری آنان واقع شده بود.

کلید قرآن نمونه‌ای از سبک و سلیقه قرآن شناسی اوست([[7]](#footnote-7)).

و اما مقالۀ آقای جعفریان که بخشی از یک مطلب کلی در باره این قبیل شخصیت هاست این‌گونه شروع می‌شود([[8]](#footnote-8)):

شریعت سنگلجی: پدرش حاج شیخ حسن شریعت و جدش حاج رضا قلی در سلک علماء و فقهاء بودند. وی دارای نگرشی عقل گرایانه بود و به گمان خود با خرافات مبارزه می‌کرد؛ آنچه را که وی خرافه می‌خواند، همان چیزهایی است که وهابی‌ها آن را خرافه می‌دانند؛ به‌همین دلیل حرکت وی نوعی وهابی زدگی جلوه می‌کرد. به نقل از دکتر محمد جواد مشکور گفته شده است که: وی زمانی از طرف میرزا حسین خان مؤتمن الملک به حج رفت و همان سال با مطالعۀ آثار وهابی‌ها به این روش مذهبی گرایش پیدا کرد. وی به لحاظ تفسیری هم تحت تأثیر خرقانی بوده و از مجالس درس او بهره گرفته است. به هر روی فعالیت تبلیغی آزاد وی در دورۀ رضاخان، از چشم روحانیون سنتی و مخالف با رضاخان- از جمله امام خمینی- پنهان نبود. کسانی‌که در محفل او حاضر می‌شدند، بیشتر تحصیل کرده‌های جدید بودند که علاقه به شنیدن مطالب او در نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دین داشتند.

او مجلسی در شب‌های پنجشنبه در مسجد حاج شیخ حسن سنگلجی داشت که تعدادی از مریدان در آن شرکت می‌کردند. اندکی بعد مسجد دارالتبلیغ اسلامی در جای همان مسجد در گذر تقی خان بناگردید. به دنبال خرابی آن محل، دارالتبلیغ دیگری در خیابان فرهنگ تهران ساخته شد. زمانی که وی در 15 دی ماه 1322 در گذشت در همین محل مدفون شد و بدین ترتیب زندگی 53 سالۀ وی پایان یافت. از وی دو فرزند با نام‌های محمد باقر و عبدالله بر جای ماند([[9]](#footnote-9)). گرایش کلی که این قبیل افراد در تکیه به قرآن دارند، در وی نیز وجود داشت و افزون بر آن که مرتب محفل درس تفسیر داشت، کتاب کلید فهم قرآن وی که در مقدمۀ آن اشاره به این گرایش خود کرده حکایت از همین مطلب دارد.

نوشته‌ها و درس‌های وی در سال 1314 ش تحت عنوان «بیانات مصلح کبیر» به چاپ رسید.

یکی از بحث‌های مورد علاقۀ این قبیل اشخاص، بحث از توحید و شرک بود که پس از غلبۀ وهابی‌ها و رواج تبلیغات آنان برضد بناهای روی مقابر و شد رحال برای زیارت قبور، به تدریج به این سوی نیز سرایت کرده و مشکل شده بود. شریعت سنگلجی در همین راستا کتاب توحید عبادت «یکتا پرستی» را نوشت. در مقدمۀ آن آمده است: باید خون گریست! چنان اسلام تحریف شده و خرافات و اباطیل جای حقایق دین را گرفته که اگر کسی دین حقیقی را معرفی کند.... این بیچاره واقف به حقیقت دین را تکفیر می‌کنند، ادعای این قبیل افراد آن بود که با حفظ تشیع، می‌باید این قبیل خرافات را از دین و مذهب زدود، زیرا ریشه در تشیع ندارد. کتابچۀ دیگری هم باعنوان (محو الموهوم وصحو المعلوم) در41 صفحه از ایشان در سال 1323ش در تهران چاپ شد که باید در همین ارتباط مورد بررسی قرار گیرد. حسین قلی مستعان یکی از مریدان وی در مقدمۀ این رساله، در بارۀ این کتاب می‌نویسد: «مندرجات این رساله با صراحتی کم نظیر یک سلسله خرافات و مهومات را که صدها سال به وسیلۀ مفسرین و روحانی نمایان بی‌اطلاع، مؤلفین بی‌مایه و گویندگان جاهل یا مغرض در اعماق مغز و قلب عوام الناس و بلکه اکثر افراد طبقۀ متوسط و عالی ریشه دوانیده، نابود می‌سازد».

کتابی با همین نام (محو الموهوم) در 400 صفحه از سید اسدالله خرقانی که وی نیز کما بیش گرایش‌های روشنفکری وهابی گرایانه در دین شناسی داشته به کوشش آیت الله طالقانی به چاپ رسیده است. (نسخۀ چاپی آن در کتابخانه حسینیه ارشاد موجود است). یکی از آثار شریعت سنگلجی «اسلام و رجعت» است که نقدی بر آن نوشته شد؛ اما از چاپ آن جلوگیری به عمل آمد و امام به‌همین مطلب اشاره دارد.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری از بابت این که شریعت سنگلجی رجعت را انکار کرده، حاضر به تکفیر او نشده نوشت که گرچه به خاطر کثرت اخبار، خود به آن معتقد است، اما آن را نه از اصول دین می‌شمرد و نه از اصول مذهب که «اگر فرضا کسی معتقد به آن نباشد، خارج از دین یا مذهب شمرده شود». ایشان طرح این قبیل مباحث را عامل «تفرقۀ کلمۀ مسلمین و ایجاد یک عداوت مضره بین آنها» می‌دانست که فایدۀ دیگری ندارد([[10]](#footnote-10)).

طرح پرسش‌ها و شبهاتی در باره رجعت، سبب تألیف آثار متعددی در این زمینه در دهۀ بیست از سوی برخی از علماء شد. برای نمونه: (بیداری امت در اثبات رجعت)، آیت الله سید محمد مهدی اصفهانی، ترجمه ابوالقاسم سحاب، تهران، (1331)، (اسلام و رجعت)، عبدالوهاب فرید، تهران، (1318ش) ( در رد اعتقاد به رجعت. این کتاب گرایش نوگرایی دینی را دنبال می‌کند). (بیان الفرقان جـ 5). (غیبت و رجعت)، حاج شیخ مجتبی قزوینی، مشهد، (1339ش). (اثبات رجعت)، سید ابوالحسن حسینی قزوینی، (1369 ق) ([[11]](#footnote-11)).

بیشتر این آثار در فاصلۀ سال‌های 1315 تا 1323 ش چاپ شده است.

شریعت (و به احتمال برادرش ر.ج323) دو کتاب دیگر با عناوین قانون ازدواج، و قانون ارث در اسلام، دارد([[12]](#footnote-12)). گفتنی است برادر شریعت، با نام شیخ محمد شریعت سنگلجی در دانشگاه فعالیت داشته رساله‌ای در میراث، و وصیت، و بیع فضولی در یک مجلد در سال (1333 ش) به عنوان 185 نشریۀ دانشگاه، به چاپ رسانده است. (وی تا حوالی سال 54 زنده بوده است). مرحوم آیت الله علی اصغر لاری- فرزند سید عبد الحسین لاری – نقدی با عنوان «رد و انتقاد» بر کتاب (کلید فهم قرآن) نوشته است که همراه با برخی از رسائل دیگر لاری، (مانند حجاب و پرده داری، احتیاج بشر به پیغمبر و...) یکجا در سال (1364 ش) در قم افست شده است. محور بحث عمدۀ علم پیغمبر و امام، و دایرۀ دانشی است که در قرآن وجود دارد([[13]](#footnote-13)).

مبارزه با شعائر شیعه، تحت عنوان خرافه گرایی، توسط شاعران و روزنامه نگاران رضاخانی نیز دنبال می‌شد. نمونه آن ها، شاعر اصفهانی محمد مکرم (م 1344ش پس از 84 سال عمر) بود که در دورۀ رضاخان فعالیت مطبوعاتی شدیدی را برضد شعائر مذهبی صورت می‌داد. دیوان وی مشحون از اشعاری است که او ضمن آن‌ها به شعائر شیعی حمله کرده است([[14]](#footnote-14)). وحید دستجردی در شرح حالی که برای وی نوشته او را «قاسم تریاق خرافات» نامیده و از تلاش او در برابر علمای اصفهان به تفصیل یاد کرده است. نباید انکار کرد که گاه بازار برخی از چیزها شبه شعائر داغ می‌شد که زمینه را برای این قبیل حملات فراهم می‌کرد.

پایان مقالۀ رسول جعفریان.

توضیحات ما:  
نقدی بر نوشته آقای جعفریان

آنچه تا اینجا در باره معرفی نویسندۀ کتاب (توحید عبادت)، مصلح کبیر آیت الله شریعت سنگلجی نقل کردیم از نوشتۀ آقای حسین فعال عراقی که در کتاب «دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» آقای بهاءالدین خرمشاهی درج گردیده، و نوشتۀ آقای رسول جعفریان در کتاب (جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی- سیاسی ایران) بود.

اول باید عرض کنیم که نوشته آقای حسین فعال عراقی از دانشنامه قرآن را ما کامل نقل کردیم و هیچگونه تصرفی در آن لازم ندانستیم.

و اما دربارۀ نوشتۀ آقای رسول جعفریان باید بگوییم: که ما اولاً متن و حاشیه ایشان را باهم آوردیم و ثانیاً آن را کمی خلاصه کردیم. اما چیزی به آن اضافه نکرده ایم. گرچه نقاط فراوانی است که ما بویژه با آقای جعفریان اختلاف نظر داریم اما جهت احترام به ایشان به عنوان یک نویسنده و امانت علمی مطلب ایشان را عیناً فقط با کمی اختصار آوردیم، حالا در مورد بعضی از نکاتی که در نوشته ایشان آمده توضیحاتی داریم.

**اولا:** خدمت آقای عراقی وخرمشاهی اینکه به نظر ما جمله: (که آنان نیز به نوبه خود تحت تأثیر گرایشهای نو حنبلی وهابیان بودند و یا تحت تأثیر منابع فکری آنان واقع شده بود). دقیق نیست یا نویسنده محترم شناخت‌شان در باره سلفیه و حنبلی وهابی دقیق نبوده، و یا اینکه در تفهیم مطلب‌شان مؤفق نبوده‌اند، با توجه به گستردگی اطلاعات در عصر ما بخصوص از طریق اینترنت ما از ایشان می‌خواهیم که در باره شناخت این سه اصطلاح و رابطۀ آنها با یکدیگر بیشتر تحقیق کنند.

و اما خدمت آقای جعفریان با تشکر از زحماتی که ـ به صرف نظر از اختلاف نظرهای اعتقادی ما با ایشان ـ می‌کشند، بویژه در زمینه معرفی این چهره‌های اصلاحی عرصه دین و معرفت دینی در ایران که متأسفانه در طول زندگی پر فراز و نشیب‌شان همواره مظلوم بوده‌اند امیدواریم که ایشان با این پرکاری و پشتکاری که دارند و با توجه به مطالعات و شناختی که اخیرا در این زمینه پیدا کرده‌اند جزو کسانی قرار گیرند که اگر اصلاح طلبی دینی را پیشه نکنند حد اقل کسانی‌که این خط اصیل اسلامی را می‌پیمایند را به دید احترام بنگرند، و مانند بقیه به آنان بر چسب نزنند و تخطئه نکنند، چنانچه دیدگاههای آنانرا محل انتقاد می‌بینند نقد علمی بکنند و با گفتگوی برادرانه راه را برای وحدت واقعی اسلامی هموار کنند. بویژه اینکه ایشان اخیراً نکات دوازده گانه‌ای که جهت تحقق وحدت اسلامی مطرح کرده‌اند نشان می‌دهد که علاقه جدی به وحدت حقیقی اسلامی دارند، البته ما سرفرصت این نکات دوازده گانه ایشان را شرح و نقد خواهیم کرد، و دست ایشان و سایر عزیزانی که در این راستا گام جدی بر می‌دارند را خواهیم فشرد، تا دشمنان اسلام مأیوس و نا امید شوند و چشم و دل امت اسلامی با تحقق وحدت واقعی خنک گردد إن شاءالله.

و اما در اینجا با اجازه آقای جعفریان توضیحات مختصری را در بارۀ مواردی از این نوشتار ایشان که از نظر شما سروران گذشت برای پربار کردن بیشتر مطلب ایشان عرض می‌کنیم.

اول: اینکه به نوشته آقای جعفریان «پدر و جد آقای شریعت سنگلجی در سلک علماء و فقهاء بودند»، یعنی بر خلاف نظر بعضی‌ها ایشان از خانواده «ضد دین و دشمن دین با سایر برچسب‌های معمول» نبودند بلکه دینداری خانواده سنگلجی یک أمر مسلم بوده است، اصلاح طلبی دینی ایشان با توجه به شناخت عمیقی آغاز شده که ایشان از کل جامعه بویژه از خانواده علمی خودش داشته است، پس لازم دیده که با نور قرآن که کتاب هدایت است به اصلاح خانواده و جامعۀ خودش بپردازد.

دوم: اینکه «وی دارای نگرش عقل گرایانه بوده است» اگر عقل گرایی مطلق، رویکرد ایشان بوده به اینصورت که با نصوص قرآن و سنت صحیح (دقت کنید) برخورد می‌کرده که در برابر عقل، قرآن و سنت صحیحه را رها می‌کرده یا حتی مانند معتزله بعضی مسلمات دینی را رد می‌کرده، که قطعا ما هم با آقای جعفریان همصدا می‌شویم، و این عقل گرایی ایشان را نقد جدی می‌کنیم. اما اگر عقل گرایی ایشان به گونه‌ای بوده که به نوشته آقای جعفریان: «به گمان خود! با خرافات مبارزه می‌کرده» یعنی خرافات موجود در جامعه را که مخالف قرآن و سنت صحیحه و سیرت طیبه رسول مکرم ج و أهل بیت أطهار و صحابه أخیار ش بوده را با عقل سالم می‌سنجیده، که به نظر ما آقای جعفریان باید در این مورد کنکاش و تحقیق بیشتری بکنند و صرفاً نوشته‌های (ببخشید) غیر منصفانۀ بعضی‌ها را تکرار نکنند، بلکه جدی و گسترده تحقیق کنند که مشخص شود، آقای سنگلجی و سایر این اصلاح طلبان دینی مشکل اصلی‌شان چه بوده؟ و چرا خود را با جامعه درگیر کشمکش می‌کرده اند؟

سوم: اینکه آقای جعفریان هم متأسفانه (یا به تقلید یا با تحقیق که ما نمی‌دانیم) به آقای شریعت سنگلجی برچسب [وهابیت] زده‌اند و می‌فرمایند: «آنچه را که وی خرافه می‌خواند، همان چیزهایی است که وهابی‌ها آن را خرافه می‌دانند؛ به‌همین دلیل حرکت وی نوعی [وهابی زدگی] جلوه می‌کرد». آیا فرصت آن نرسیده که بیابیم یافته‌های علمی و قرآنی ـ سنتی آقای سنگلجی و سایر اصلاح طلبان دینی را بدور از جو حاکم و تأثیر رسانه‌ها و سلطه عرف و عادت‌ها در پرتو عقل سالم و فهم و درک دقیق از قرآن و سنت بسنجیم تا مشخص شود که آیا واقعا این شخصیت‌ها [وهابی زده] بودند یا اینکه یافته‌های آنان واقعاً با روح دین بیشتر سازگار است.

چهارم: برفرض اگر آقای سنگلجی و سایرین علت و انگیزۀ روشنگری و گرایش‌شان به توحید و اسلام خالص سفر حج و مطالعه آثار وهابی‌ها باشد و ثابت شود که این عقیده آنان با قرآن و سنت صحیح کاملاً سازگار و بلکه از مذهب رایج شیعه به حقیقت نزدیک تر است چه اشکالی دارد؟ و باز اگر علت این روشنگری تأثیر پذیری از درس تفسیر دانشمند روشنفکری مثل آقای اسدالله خرقانی باشد چه اشکالی دارد؟! مگر غیر از این است که «الحکمة ضالة المؤمن حيثما وجدها أخذها» «حکمت و دانش گمشدۀ مؤمن است هرجا آن را بیابد می‌گیرد». مگر غیر از این است که «الحقيقه بنت البحث»؟ حقیقت ثمره بحث و تحقیق است.

پنجم: اینکه: «به هر روی فعالیت تبلیغی آزاد وی در دورۀ رضاخان، از چشم روحانیون سنتی و مخالف با رضاخان از جمله امام خمینی پنهان نبود» این خود جایگاه مهم و ویژه این مصلح کبیر در جامعه دینی آن زمان را می‌رساند، که علماء و فعالان مذهبی به شریعت سنگلجی اهمیت می‌دادند و به نقش ایشان در هدایت جامعه واقف بودند، لذا چه در آن زمان و چه امروز اگر کسانی به ایشان برچسب وهابیت می‌زنند و ایشان را وهابی زده می‌خوانند بی‌مورد نیست، زیرا این قبیل شخصیت‌ها چه در حیات وچه بعد از ممات به راحتی می‌توانند برای خودشان در جامعه جا باز کنند و پیام خودشان را به گوش مردم برسانند.

ششم: «کسانی که در محفل او حاضر می‌شدند، بیشتر تحصیل کرده‌های جدید بودند که علاقه به شنیدن مطالب او در نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دین داشتند». اینکه شصت و چند سال پیش تحصیل کرده‌های جدید در محفل ایشان حاضر می‌شدند، باز جایگاه علمی و وفور دانش و بینش ایشان را می‌رساند آنهم در آن عصری که تحصیل کرده‌های جدید و به اصطلاح فرنگ زده‌هایی که دین و همه مظاهر دینی را علامت تحجر و عقب افتادگی می‌دانستند، به محفل یک روحانی معمم حاضر شوند دال بر این است که، این روحانی با منطق و برهان قرآنی آنانرا مجاب می‌کرده و تحصیلات و شعارهای فرنگی آنانرا تحت الشعاع قرار می‌داده است.

هفتم: اینکه فرموده‌اید: «علاقه تحصیل کرده‌ها به ایشان به دلیل نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دین بوده است» جای دقت و تأمل دارد. اگر منظور شما از مظاهر مذهبی خرافات رایج در جامعه است که قطعا آنها مظاهر مذهبی نیستند بلکه خرافات و بدعات مذهبی هستند، اما اگر ایشان واقعا مظاهر دینی را نقد می‌کرده ظاهر حال و نوشته‌های ایشان این أمر را رد می‌کند.

و اما غربی کردن دین، مقوله‌ای جدا از نقد مظاهر مذهبی است، اگر مقصود تغییر در اصول اعتقادی است که تصور نمی‌کنم شما هم چنین باوری داشته باشید که شریعت یا دیگر اصلاح طلبان دینی چنین هدفی دنبال می‌کرده‌اند، اما اگر مقصود این است که ایشان بنابر دیدگاه خاص و روش دعوتی که داشته به تعبیر دیگر شما «عقل گرا» بوده و تلاش می‌کرده برای هر حکم دینی حکمت و فلسفه‌ای بیابد و دین را به فهم روشنفکران و تحصیل کرده‌های عصر خودش نزدیکتر کند که این غربی کردن دین بعد از ایشان بوسیله خیلی‌های دیگر هم انجام شده، و تا کنون هم ادامه دارد، حتی با عرض پوزش ـ بازهم به تعبیری که خود شما نقل کرده‌اید بر سرخرافاتی که در هیچ قاموس دینی نمی‌گنجد و ضد دین بودن و ضد عقل و فطرت بودن آن هم از روز، روشنتر است «عمامه دین» گذاشته می‌شود و در عین حال با تأویل و توجیه‌های عجیب و غریب و (به تعبیر مرحوم آیت‌الله سید أبوالفضل برقعی) «لا یتچسپک» سعی در مدرن و مترقی نشان دادن این‌گونه خرافات می‌شود!

هشتم: فرموده‌اید: «گرایش کلی این قبیل افراد تکیه به قرآن بود» اگر برای بعضی مدعیان علم و معرفت که در تمام عمر حتی یکبار هم قرآن را کامل خواندن دشوار می‌نماید و عجیب تر اینکه به اعتراف بعضی مراجع، ممکن است شخصی بدون اینکه به قرآن مراجعه کند به سمت مقدس مرجعیت برسد! و آیت الله العظمی شود! اگر برای این قبیل شخصیت‌ها این موضوع قابل درک و فهم نباشد برای جنابعالی به عنوان یک محقق و پژوهشگری که با تاریخ سروکار دارید و با زندگی خیلی از شخصیتها آشنا هم هستید باید این حقیقت کاملا روشن و مبرهن باشد که، تکیه به قرآن عزت و افتخاری است که نصیب هرکس نمی‌شود، البته اگر اشکال مورد نظر شما این باشد که این‌گونه افراد به حدیث توجهی ندارند، این موضوع را می‌توان چنین توضیح داد:

**الف:** همچنانکه قرآن وحی الهی است سنت و پیامبر ج نیز وحی است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ٤﴾ [النجم: 3-4]. «(پیامبر) از پیش خود سخن نمی‌گوید، نیست آنچه می‌گوید مگر وحی که به او فرستاده می‌شود». ودر جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾ [البقرة: 151]. «(و مسئولیت پیامبر ج این است که) به شما کتاب (قرآن) وحکمت (سنت) می‌آموزد». پس حدیث پیامبر ج مثل قرآن وحی الهی است، و طبعا بسیاری از امور دین بدون حدیث قابل فهم نیست مانند، اوقات نماز و مقادیر زکات و غیره.

ب: شرط عمل به حدیث پیامبر ج این است که با سند صحیح ثابت شود و متن آن مخالف قرآن وعقل سالم نباشد.

ج: جز پیامبران † هیچ‌کس دیگر معصوم نیست بنابر این سنت هیچ‌کس دیگر جز سنت پیامبر ج مطلقاً حجت نیست، با میزان قرآن و سنت سنجیده می‌شود اگر موافق بود که خوب و إلا رد می‌شود.

د: متأسفانه علت و انگیزه اصلی که بسیاری از روشنفکران جامعه ما اعم از حوزه و دانشگاه را با مقوله، حدیث و روایت دچار مشکل کرده خرافات و موهوماتی است که به نام دین و اسلام و تعالیم پیامبر ج و أئمه معصومین به خورد مردم داده شده و شاید جنابعالی بیش از خیلی‌ها از این‌گونه احادیث و روایات آگاه باشید.

ﻫ: پس باچنین وضعیتی اگر مثلا دکتر صادق تقوی که قطعاً به این خط نزدیک بوده در جامعه تشیع بوجود بیاید جای تعجب نیست، البته اینکه آیا شریعت سنگلجی چنین خط مشی داشته یا خیر؟ نیاز به تحقیق بیشتر دارد، حتی کسانی مانند دکتر تقوی مقصودشان رد کل احادیث و روایات نبوده بلکه احادیث و روایاتی را رد می‌کرده‌اند که با قرآن و سنت پیامبر ج و زندگی أهل بیت أطهار و صحابه أخیار ش سازگار نبوده است. بنده شخصا به این قبیل افراد فراوان نشسته ام و به این نتیجه رسیده ام که هیچ مسلمانی با حقیقت مخالف نیست اما تصور غلطی که او از حقیقت گرفته باید در آئینه ذهنش اصلاح شود.

نهم: وفرموده‌اید: «شریعت سنگلجی مرتب محفل درس تفسیر داشت» زهی سعادت، محفل خرافات که نداشته، محفل کلام خدا أ داشته، و پیام پروردگارش را برای بندگان او شرح و تفسیر می‌کرده که بدانند در این دستور زندگی که ضامن رستگاری دنیا و آخرت‌شان است چه نوشته، چه نعمتی از این بزرگتر؟ البته این کار شریعت سنگلجی شصت سال پیش عیب و گناه بود، ولی حداقل طی سه چهار دهه اخیر خیلی‌ها همین قرآن کریم و محافل درس قرآن را وسیله ترویج خرافات قرار دادند، بویژه موضوع کتاب (جریان‌های شما) که موضوعش همین مقطع از تاریخ است، شما بخوبی می‌دانید که بسیاری از کسانی‌که در آستانه و بعد از انقلاب در جامعه درخشیدند بهانه همین درس و محافل قرآن بود البته این اعتراف شما هم در این کتابتان ثبت است که بر خلاف ادعای بعضی‌ها آیت الله طالقانی از اسدالله خرقانی و سنگلجی متأثر بوده است، پس این خود دلیل روشن است که محافل درس تفسیر خرقانی و سنگلجی و شعار تبریزی و بقیه نقش غیر قابل انکاری در بیداری و اصلاح نسبی جامعه داشته‌اند، و حتی امروز می‌بینیم که محافل انس با قرآن به صورت یک مد در آمده و در هر اداره و ارگان و محله و شهرستانی محفل انس با قرآن برگذار می‌شود البته این جای شکر دارد، اما باید اعتراف کنیم که آن محافل درس تفسیر و قرآن، زمینه ساز محافل امروز انس با قرآن بوده است، پس از آن تلاش‌ها و مجاهدت‌ها نه به عنوان تهمت و طعن بلکه به عنوان افتخار باید یاد کرد، و کاش در بین صدها و هزارها هم وطنی که هرسال در نتیجه زحمات‌شان مورد تجلیل قرار می‌گیرند، و به آنان مدال اهداء می‌گردد، کاش به پاس خدمات ارزنده تر از سیم و زر سنگلجی‌ها و خرقانی‌ها و برقعی‌ها و قلمداران‌ها و غیره امروز مدال افتخار اهداء می‌شد، که در برابر بی‌دینی آن روزگار همچون کوه ایستادند و از جوهر دین و از قرآن و توحید و اسلام خالص دفاع کردند. کاش.

دهم: فرموده‌اید: «یکی از بحث‌های مورد علاقۀ این قبیل اشخاص، بحث از توحید و شرک بود». من باور نمی‌کنم که این‌گونه تعبیرات ناشی از روح محققانه آقای جعفریان باشد، البته اگر ایشان به عنوان یک مؤرخ صرفاً نقل قول کرده باشد و نقش ایشان نقش یک مجری باشد بعید نیست چون مجری دیدگاههای مختلف مردم را به عنوان یک شخص ثالث و بی‌طرف مطرح می‌کند و هدفش زمینه سازی برای مطرح شدن دیدگاه‌ها مختلف است، اگر چنین باشد قابل قبول است، اما اگر مقصود طعن وارد کردن و اتهام باشد باید آقای جعفریان در نوشتن کلماتشان دقت بیشتری داشته باشند، بحث توحید و شرک، نه تنها مورد علاقۀ این قبیل اشخاص که مورد علاقه ذات یکتا و متعال و خداوند أحد و صمد و مورد علاقۀ تمام پیامبران الهی † و مورد علاقۀ قرآن کریم و مورد علاقه تمام آن امامان و علمایی است که هم مذهبان آقای جعفریان و طبعا خود ایشان افتخار پیروی از آنان را دارند، پس علاقه به مطرح کردن توحید و بیان خطر شرک کاری است که عمر تمام پیامبران † برای همین مقصد صرف شده و رسول گرامی‌مان ج در تمام مدت بیست و سه سال بعثت‌شان بویژه دوران مکی همین یک درس را بیان و تکرار می‌کردند، و معنی لا إله إلا الله هم عینا همین است. اثبات توحید و نفی شرک، با توجه به این قبیل تعبیرات «تکیه به قرآن»، «درس تفسیر قرآن»، «بحث توحید و شرک» و تکرار «برچسپ وهابیت» آیا می‌توان این سوء ظن را دربارۀ آقای جعفریان وارد دانست که ایشان هم مانند بعضی‌ها حتی موضوع تاریخ را نیز بستری برای تبلیغات و نشر عقاید خود قرار داده اند؟! اگر چنین باشد پس آیا طرح دوازده ماده‌ای ایشان مبنی بر وحدت بین امت اسلامی می‌تواند ناشی از صداقت و جدیت ایشان در زمینۀ تحقق وحدت باشد؟! خدا کند این سوء ظن درست نباشد.

**یازدهم:** «پس از غلبه وهابی‌ها و رواج تبلیغات آنان بر ضد بناهای روی مقابر و شد رحال برای زیارت قبور، به تدریج به این سوی نیز سرایت کرده و مشکل شده بود» آقای جعفریان به عنوان یک مؤرخ پرکار و کوشا از تاریخچه وهابیت ناواقف نیستند و خوب می‌دانند که غالباً تهمت‌های ناروایی که به وهابیت نسبت داده می‌شود در اصل به جنبش عبدالوهاب بن رستم در قرن دوم بر می‌گردد. «دشمنان برای مبارزه با دعوت توحیدی شیخ محمد بن عبدالوهاب از نام فرقه‌ای از خوارج اباضیه در شمال آفریقا استفاده کردند. این فرقه در قرن دوم هجری به نام وهابیت منسوب به عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم خارجی اباضی به وجود آمد. همچنین آنان فتاوای علمای مغرب و اندلس معاصر با آن فرقه یا علمای بعد از آنان [درباره گمراه بودن این فرقه] را مغتنم شمردند»([[15]](#footnote-15)).

صرفا بخش مبارزه با بناهای روی قبور ظاهرا به محمد ابن عبدالوهاب نجدی «مصلح قرن دوازدهم» نسبت داده می‌شود که این هم علاوه از خود رسول مکرم ج از امامان أهل بیت ش «که آقای جعفریان اگر شیعه امامی باشند مانند سایر شیعیان امامی به عصمت آنان عقیده دارند»، مفصل نقل شده که ما نمونه‌ای از آن را در اینجا می‌آوریم تا خوانندگان عزیز ما قضاوت کنند که مشکل در کجاست:

حدیث اول: از امام جعفر صادق ÷ روایت است که فرمودند: «لاتتخذوا قبري قبلة ولا مسجداً، فإنَّ الله لعن اليهود حيث اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد»([[16]](#footnote-16)).

«قبر مرا قبله و مسجد قرار ندهید زیرا خداوند یهود را به علت اینکه قبرهاى پیامبرانشان را مسجد قرار دادند لعنت کرد».

حدیث دوم: از سماعۀ ابن مهران روایت است که گفت: درباره زیارت قبور و ساختن مسجد بر آن، از امام جعفر صادق ÷ پرسیدم ایشان فرمود: زیارت قبور اشکالى ندارد، اما در کنار قبر مسجد ساخته نشود([[17]](#footnote-17)).

حدیث سوم: از امام جعفر صادق ÷ روایت است که فرمود: «در ده جا نماز خواندن جایز نیست: گِل، آب، حمام، قبرستان، راه، لانه مورچه، اصطبل شتر، مجراى سیل، شوره زار، برف»([[18]](#footnote-18)).

حدیث چهارم: امام صادق ÷ می‌فرماید: (كلما جعل على القبر من غير تراب القبر فهو ثقل على الميت)([[19]](#footnote-19)).

یعنی: «هر چیزى که غیر از خاک خود قبر بر روى قبر گذاشته و یا ریخته شود بر مرده سنگینى می‌کند».

حدیث پنجم: از امام صادق ÷ روایت است که رسول الله ج فرموده‌اند: «نهى أنه يُزاد على القبر تراب لم يخرج منه»([[20]](#footnote-20)).

«نهى فرمودند که جز خاکى که از خود قبر بیرون آورده شده چیز دیگرى بر آن افزوده شود».

حدیث ششم: امیرالمؤمنین علی س فرمودند: (من جدد قبراً، أو مثل مثالاً فقد خرج من الإسلام)([[21]](#footnote-21)).

«کسی که قبری را باز سازی کند یا تمثالی بسازد بدون شک از اسلام خارج شده است».

حدیث هفتم: از امام صادق ÷ روایت است که امیرالمؤمنین س فرمودند: «بعثني رسول الله ج إلى المدينة فقال: لا تدع صورة إلاَّ محوتها، ولا قبراً إلاَّ سويته، ولا كلباً إلاَّ قتلته»([[22]](#footnote-22)).

«رسول خدا ج مرا به مدینه فرستادند و فرمودند: هیچ عکسى (مجسمه ای) باقی نگذاری مگر اینکه نابودش کنی، و هیچ قبری باقی نگذاری مگر اینکه هموارش کنی، و هیچ سگی را باقی نگذاری مگر اینکه بکشی».

دوازدهم: پارا گرافی که از مقدمه کتاب توحید عبادت یا یکتا پرستی یعنی همین کتاب نقل شده قابل تأمل و دقت است که دعوت می‌کنیم خود آقای جعفریان هم آن را مجدداً بخوانند و دربارۀ آن دقت کنند که آیا واقعا شریعت سنگلجی و سایر اصلاح طلبان حق داشته‌اند خون بگیریند یانه؟ که آقای جعفریان علامت تعجب هم جلو این جمله گذاشته! خون گریستن برای مظلومیت دین کجایش تعجب دارد؟ برای فاجعه‌ای که در سال 61 هجری یعنی حدود 1370 سال پیش اتفاق افتاده گریستن، و هر سال برایش ماتم و واویلا گرفتن و به سر و سینه کوبیدن و سیل خون براه انداختن عبادت است! و تعجب ندارد، اما گریه برای مظلومیت دین خدا­، که رسول خدا ج از گریه و غم می‌خواستند خودشان را هلاک کنند تعجب دارد؟!.

﴿لَعَلَّكَ بَٰخِعٞ نَّفۡسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ٣﴾ [الشعراء: 3].

«تو خود را هلاک می‌کنی به جهت اینکه ایمان نمی‌آورند».

و در حدیث صحیح آمده است که رسول خدا ج سینه‌شان از غم دین و از اینکه مردم از شرک توبه نمی‌کنند و به توحید روی نمی‌آورند همانند دیگی می‌جوشید. «وَفِي صَدْرِهِ  ج أَزِیزٌ کأَزِیزِ الْمِرْجَلِ، مِنْ الْبُکاءِ».

آقای جعفریان! این کلمات شریعت سنگلجی را دو باره بخوانید:

«باید خون گریست! چنان اسلام تحریف شده، و خرافات و اباطیل جای حقایق دین را گرفته که اگر کسی دین حقیقی را معرفی کند، مردمی که از علوم دین سطری نخوانده، و از قرآن و سنت پیغمبر ج و آثار ائمه دین † به هیچ وجه باخبر و مستحضر نیستند، بلکه از معارف یقینی و دستور ختمی مرتبت ج فرسنگها دور این و بسلاسل و اغلال کفر و خرافات مقید، و تحقیقاً خارج از دین، و کافر به شریعت سید المرسلین ج اند، بیچاره‌ی واقف به حقیقت دین را تکفیر می‌کنند» به نظر شما این کلمات، یک انشای عابراست، یا یک سخن گزاف؟! کاش بنده و آقای جعفریان و سایر مسلمانان به خود می‌آمدیم و می‌اندیشیدیم که دینی که رسول الله ج آورده و عمر خودشان را برای نشر و دفاع از آن صرف کرده‌اند همین چیزی است که امروز در محوطه سیصد هزار امامزاده (300000 به نقل از شبکۀ جام جم) در ایران مشاهده می‌شود؟!! یا در محوطه امام رضا و حضرت معصومه و حضرت شاه عبدالعظیم و غیره ش؟!.

آیا امامان معصوم برای همین دین در راه خدا جهاد کردند؟! آیا دینی که خدا فرستاده و جبریل آورده و محمد مصطفی ج تبلیغ کرده و أهل بیت أطهار و صحابۀ أخیار ش برای نشر آن جان فشانی کرده‌اند همین دینی است که امروز مشاهده می‌کنیم؟! آیا قرآن مجید که ما محافل انس با قرآن برگذار می‌کنیم و حتی مفاهیم! آن را هم دسته جمعی می‌خوانیم و مسابقه می‌دهیم و جایزه می‌گیریم! همین دین را تبلیغ می‌کند؟! یا اینکه به قول اقبال لاهوری شاعر فارسی گوی مشرق زمین این، دین صوفی و ملا و روضه خوان است که خدا و جبریل و مصطفی از تأویل و تفسیرشان در شگفت و حیرتند؟!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ز من بر صوفی و ملا سلامی |  | که پیغام خدا گفتند ما را |
| ولی تأویل‌شان درحیرت انداخت |  | خدا و جبریل و مصطفی را |

سیزدهم: فرموده‌اید: «ادعای این قبیل افراد آن بود که با حفظ تشیع می‌باید این قبیل خرافات را از دین و مذهب زدود زیرا ریشه در تشیع ندارد» بازهم با طرح این مطلب به این سبک آیا می‌خواهید به خواننده تلقین کنید که خرافات در دین و مذهب تشیع ریشه دارد؟! اولاً حفظ تشیع اصطلاحی را از کجا استنباط کردید که این قبیل افراد عقیده دارند تشیع اصطلاحی حفظ شود؟ از نوشته‌های کدامیک از این اصلاح طلبان دینی چنین برداشت می‌شود که می‌خواهند تشیع اصطلاحی را حفظ کنند؟ اساس تشیع جعفری دوازده امامی کنونی عقیدۀ امامت منصوص و عصمت و بداء و رجعت و انتظار و تقیه و صیغه و خمس وغیره است، آیا این قبیل افراد سنگلجی و خرقانی و برقعی و خالصی و قلمداران و بقیه در کجا نوشته‌اند که می‌خواهند این عقاید را حفظ کنند؟ آیا با افکار و اندیشه‌هایی که خود شما نقل کردید و از آنها به عنوان طعنه و تهمت استفاده کردید و علیه آنها جوسازی نمودید (مانند تکیه به قرآن، و محفل درس تفسیر قرآن، و بحث از توحید و شرک و غیره) تصور می‌کنید بازهم اینها می‌خواسته‌اند تشیع را حفظ کنند؟!! البته اگر منظورتان از تشیع محبت أهل بیت † است، بله قطعا چنین است این تشیع باید حفظ شود و هر مسلمان به محبت أهل بیت افتخار می‌کند.

چهاردهم: از کتابچه «محو الموهوم» ایشان یاد کرده‌اید که «در همین ارتباط باید مورد بررسی قرار گیرد»، از اینکه آثار ایشان را تتبع و بررسی و معرفی می‌کنید جای تشکر دارد، لذا فرق شما با بعضی‌هایی که تا دیروز حتی وجود این شخصیتها را انکار می‌کردند همین است که به عنوان یک پژوهشگر در عرصه تاریخ ظاهراً حقایق را نمی‌پوشانید، اینکه عقاید خود را تبلیغ کنید طبیعی است! بهر حال مطلبی که از زبان حسین قلی مستعان در مقدمۀ این رساله نقل کرده‌اید دوباره بخوانید، به صرف نظر از تندی کلامی که محسوس می‌شود آیا اینطور نیست؟ کتاب خرقانی هم که ده برابر کتابچه شریعت است در همین موضوع است.

**پانزدهم:** فرموده‌اید: «سید اسدالله خرقانی نیز کمابیش گرایش‌های روشنفکری وهابی گرانه در دین شناسی داشته است». به تعبیر خود شما وقتی دکتر علی شریعتی و حتی امام خمینی، بر چسپ وهابیت بخورند! پس سید اسدالله خرقانی کیست که به او برچسپ وهابیت نزنند؟!

تعبیر «گرایش‌های روشنفکری وهابی گرایانه» شما در اینجا جالب و قابل تأمل است پس بخواهی نخواهی به اصطلاح و تعبیر شما و جامعه مذهبی کنونی وهابیانی که تکیه بر قرآن دارند و کلاس تفسیر قرآن برگذار می‌کنند و مباحث توحید و شرک را مطرح می‌کنند و با خرافات و بدعات و موهومات مبارزه می‌کنند روشنفکرند، ما اجازه می‌دهیم این افتخار را بین شمایی که چنین تشخیص دقیقی دارید و بین خود آنها تقسیم شود، و دلیل اینکه این چهره‌ها روشنفکر بوده و هستند، این است که فرموده‌اید: کتاب (محو الموهوم) سید اسدالله خرقانی به کوشش آیت الله طالقانی به چاپ رسیده است، شخصیت‌هایی که بتوانند روی امثال طالقانی و بازرگان و به نقل (یادی از یار) شریعتی و مطهری و آیت الله منتظری تأثیر بگذارند، اگر اینها روشنفکر نباشند پس آیا شایسته است که مروجین خرافات خود را روشنفکر بنامند؟

**شانزدهم:** اثر دیگر شریعت سنگلجی را هم با تشکر معرفی کرده‌اید «اسلام و رجعت» که آنهمه سر و صدا به پا کرده و به قول شما امام خمینی هم در کشف الأسرار به آن اشاره دارد.

آنچه در اینجا قابل توجه و تأمل است فتوا یا مفهوم فتوایی است که از آیت الله شیخ عبدالکریم حائری نقل کرده‌اید و فرموده‌اید: که ایشان از بابت انکار رجعت حاضر به تکفیر سنگلجی نشده است! طبعاً از یک مرجع شیعی به وزن عبد الکریم حائری انتظار همین بوده که منکر رجعت را تکفیر کنند اما ایشان «رجعت» را که از مشخصه‌های بارز تشیع است نه از اصول دین می‌شمارد و نه از اصول مذهب! پس چیزی که «کثرت اخبار» آن را ثابت کرده چرا یک مرجع شیعی فقط خودش شخصا به آن معتقد است، اما حاضر نیست کسی را که این امر ثابت شده «با کثرت أخبار» را انکار می‌کند تکفیر نماید! پس آیا این اخبار کثیره‌ای که رجعت را ثابت کرده می‌تواند کلام معصومین † باشد؟ اگر چنین است پس منکر آن چگونه کافر نمی‌شود؟! و اگر این اخبار کثیره بوسیله غلاة و دروغ سازان ضد دین و دشمن ائمه † نقل شده پس ایشان چرا براساس این‌گونه اخبار «عقیده رجعت» را پذیرفته‌اند؟

در ادامه فرموده‌اید: «ایشان طرح این قبیل مباحث را عامل تفرقۀ کلمۀ مسلمین و ایجاد یک عداوت مضره بین آن‌ها می‌دانست که فایدۀ دیگری ندارد» اگر جداً چنین باشد خیلی جای خوشبختی و خوشحالی است، که یک مرجع بزرگ شیعه تشخیص دهد که طرح این قبیل مباحث که حتی از نظر خود علمای تشیع منکر آن، کافر نمی‌شود جز تفرقه و ایجاد عداوت فایده دیگری ندارد!، پس این قبیل علماء باید از وحدت سخن بگویند، و کنفرانس تقریب برگذار کنند! نه کسانی‌که زیر میز کنفرانس تقریب کتاب‌های «تفرقه افگن» و موجد «عداوت مضره» پنهان می‌کنند!! و از این قبیل کنفرانس‌ها صرفا در جهت تبلیغ مذهب تشیع استفاده می‌کنند!! و از طرح وحدت و تقریب در داخل و خارج کشور صرفاً یک تاکتیک مقطعی! در نظر دارند که در راه رسیدن به استراتیژی ثابت‌شان که نشر تشیع و ایجاد فتنه و تفرقه و اختلاف در جهان و دقیقا در بین اهل سنت است به آنان کمک کند!.

یک پرسش: با توجه به موضع دقیق و حکیمانه و واقع گرایانه آیت الله حائری آیا می‌توان احتمال داد که ایشان در باره سایر عقایدی که از مشخصه‌های تشیع شناخته می‌شود مانند: امامت منصوص و عصمت و بدأ و خمس و تقیه و صیغه و غیره نیز همین عقیده را داشته اند؟ آیا علت این عقیده آقای حائری می‌تواند تشخص شریعت سنگلجی و قوت استدلال ایشان به عنوان یک روحانی روشنفکر بوده باشد؟ که آقای حائری تشخیص داده باشند، که دلائل مطرح شده در کتاب «اسلام و رجعت» سنگلجی را نمی‌توان نقد علمی کرد، و لذا به عنوان یک روحانی آگاه در برابر استدلال شریعت سنگلجی تسلیم شده باشند؟ و آیا این احتمال وارد است که اگر سایر روحانیون تشیع دلائل طرف مقابل را با دقت و تأمل و روحیه حق طلبی و انگیزه رسیدن به حق بخوانند به‌همین نتیجه‌ای خواهند رسید که آقای حائری رسیده است؟ از یک مسلمان حق جو که همیشه در تلاش حقیقت است جدا انتطاری بیش از این نمی‌رود. خدایا به همه مان توفیق شنیدن همه سخنان و انتخاب بهترین آن را عنایت بفرما.

﴿فَبَشِّرۡ عِبَادِ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ﴾ [الزمر: 17-18].

«مژده بده بندگان مرا، کسانی‌که همۀ سخنان را می‌شنوند و آنگاه از بهترین آن پیروی می‌کنند».

**هفدهم:** اینکه فرموده‌اید: «آیت الله علی اصغرلاری برکتاب (کلید فهم قرآن) سنگلجی نقدی (با عنوان رد و انتقاد) نوشته است». کار به جایی کرده، زیرا نقد سازنده زمینه ساز بحث و گفتگوی سالمی خواهد بود که در پرتو آن راه رسیدن به یک وحدت حقیقی امکان پذیر خواهد شد. در هر جامعه با فرهنگ و متمدن، نقادی و روحیه نقد پذیری علامت بارز رشد و بلوغ فکری و فرهنگی (و طبعا سیاسی که ما در اینجا به آن کاری نداریم) را می‌رساند، اینکه شما به حریف و رقیب و طرف مقابل خود فرصت گفتن و نوشتن بدهید و گفته و نوشته او را با روحی سرشار از آزادگی و نشاط و انگیزه حق طلبی بخوانید این یک پیروزی بزرگ برای آزادی است، اما برعکس در برخورد با رقیب از استبداد کار گرفتن و دادگاهای تفتیش عقاید برپا کردن و رقیب را به چنگ آزار و شکنجه و زندان و ترور و اعدام سپردن دلیل بر ضعف مکتب و مذهبی است که او از آن پیروی می‌کند، آقای جعفریان به عنوان یک روحانی پژوهشگر درک می‌کنند که چه عرض می‌کنم، لذا اگر روزی در همین نمایشگاه کتاب تهران که (دیروز مقاله ایشان در باره آن منتشر شد) ما شاهد عرضه نقد‌های متبادلی باشیم مطمئن باشید که به شاهراه وحدت حقیقی وارد شده ایم، اما اگر همین آش و همین کاسه باشد نه مجمع تقریب مذاهب اسلامی و حجت الإسلام آقای تسخیری و کابینه‌شان کاری از پیش خواهند برد، و نه طرح دوازده ماده‌ای شما مرهم مسکنی ثابت خواهد شد. پس بیاییم مثبت بیندیشیم و با خوشبینی و امیدواری پرده‌های یأس و نا امیدی و بدبینی را پاره کنیم و منتظر باشیم که مثلا همین کتاب «توحید عبادت» شریعت سنگلجی با مقدمه نه چندان کوتاه ما که نقد یک مطلب کوتاه آقای جعفریان را نیز به همراه دارد، از سوی یک ناشر باهمت و با همکاری و سعۀ صدر آقای جعفریان در تهران به چاپ رسد، بنده همینجا اعلان می‌کنم به شرط امانت علمی خواهان هیچگونه حقوق مادی نیستم و هرکس بخواهد چاپ کند از طرف من آزاد است. فهل من مجیب؟

در اینجا رسیدیم به پایان مطلب آقای رسول جعفریان پیرامون زندگی نامه مصلح کبیر شریعت سنگلجی، یک مطلب کلی هم در اینجا باید عرض کنم و آن اینکه همسویی ما با اصلاح طلبان دینی به معنی این نیست که هر آنچه آنان در قالب اصلاح دینی و عقاید خودشان مطرح کردند الزاماً ما به آن معتقد باشیم، نقاط اختلافی زیادی بین ما به عنوان جامعه اهل سنت و بین مجموعۀ اصلاح طلبان دینی وجود دارد که خیلی طبیعی هم هست، خوش بختانه وجوه مشترکی بین اهل سنت و مجموعۀ اصلاح طلبان وجود دارد که تصور می‌کنیم بارزترین آن روحیۀ حق طلبی، اتکاء به قرآن، تمسک به توحید، پرهیز از شرک، تمسک به سنت و پرهیز از بدعت را می‌توان نام برد. که چند مورد آن را آقای جعفریان به عنوان تهمت به اصلاح طلبان دینی مطرح کرده‌اند!.

وصلى الله على خیر خلقه محمد وآله وأصحابه  
ومن دعا بدعوته إلى یوم الدین.

1. - به نقل از تفسیر انوارالقرآن از استاد عبدالرؤف مخلص چاپ اول انتشارات شیخ الإسلام جام. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سنن الترمذی - (ج 9 / ص 12) 2396 و مسند احمد و نسایی و ابن حبان. [↑](#footnote-ref-2)
3. - صحیح بخاری - (ج 8 / ص 399) حدیث شماره2313. [↑](#footnote-ref-3)
4. ‌- البقره: 135- النساء‌: 36- 116- آل عمران: 64- الأنعام: 22-64- 79- 88- 151- الأعراف: 33- یونس: 28- 105- یوسف: 38- 108- الرعد: 36 – النحل: 123- الکهف: 38- 110-الحج: 26- النمل: 86- العنکبوت: 8- لقمان: 15- غافر: 42- الجن: 72. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سنن الترمذی (ج 9 ص 296) شماره حدیث: 2606. [↑](#footnote-ref-5)
6. - به نقل از کتاب «دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» به کوشش بهاء الدین خرمشاهی انتشارات: دوستان 1377هـ ش چاپ اول. [↑](#footnote-ref-6)
7. - منابع زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران ج4/ 69-70، تفسیر و تفاسیر جدید ص 36، مفسران شیعه ص 189-190، مؤلفین کتب چاپی ج2/ 560. [↑](#footnote-ref-7)
8. - به نقل از کتاب جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی – سیاسی ایران، از رسول جعفریان. [↑](#footnote-ref-8)
9. - بنگرید: مقدمۀ محوالموهوم ص 3-7. [↑](#footnote-ref-9)
10. - بنگرید: علما ورژیم رضاشاه، ص 257 به نقل از مجله همایون (بدون یاد از شماره و سال؛ و بنگرید: خاطرات آقای بدلا در: هفتاد سال، ص205-206)!. [↑](#footnote-ref-10)
11. - بنگرد: **الذريعة إلی تصانيف ال**يعة، آقا بزرگ طهرانی، ج5، ص290؛ ج8، ص50،250؛ ج11، ص9، 75، 112،310 ، ج12، ص210، ج18، ص32، 305، ج24، ص68. [↑](#footnote-ref-11)
12. - بنگرید: الذریعة، ج 17 ص 19، 22. [↑](#footnote-ref-12)
13. - محو الموهوم و صحو المعلوم، ص3 - 19-21. [↑](#footnote-ref-13)
14. - بنگرید: دیوان مکرم اصفهانی، (اصفهان، بی‌تاریخ). [↑](#footnote-ref-14)
15. - تصحیح یک اشتباه تاریخى درباره وهابیت، نوشته دکتر محمد سعد الشویعر ترجمه اسحاق دبیرى. [↑](#footnote-ref-15)
16. - من لا یحضره الفقیه 1/ 128، وسائل الشیعة 2/ 887. [↑](#footnote-ref-16)
17. - فروع الکافی 3/ 228، من لا یحضره الفقه 821، وسائل الشیعة 2/ 887. [↑](#footnote-ref-17)
18. - فروع الکافی 3/ 390، من لا یحضره الفقیه 1/171. [↑](#footnote-ref-18)
19. - من لا یحضره الفقیه 1/ 135. [↑](#footnote-ref-19)
20. - فروع الکافی 3/202، وسائل الشیعة 2/864. [↑](#footnote-ref-20)
21. - من لا یحضره الفقیه 1/ 135، وسائل الشیعة 2/ 868. [↑](#footnote-ref-21)
22. - وسائل الشیعة 2/ 869 و 3/ 62. [↑](#footnote-ref-22)